

مادران دادخواه، جسورترین، عزیزترین و رنج‌دیده‌ترین پیکارگران جوامع مختلف هستند!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

مادر و نقش مادرانه در اشعار شاعران بزرگ ایران و جهان جایگاه ویژه و والایی دارند. در این باره می‌توانیم به پروین اعتصامی اشاره کنیم که جایگاه و بیان احساسات و عواطف مادر را در اشعار خود برجسته‌تر کرده است. مادر و نقش مادرانه در اشعار پروین اعتصامی دارای مقامی والا و در خور تقدیر است. پروین اهمیتی خاص برای نقش کلیدی و حیاتی زن به‌ویژه مادر در خانواده و جامعه قائل است و از این روست که وی در قالب اشعارش به سیمای زن و مادر به‌عنوان «رکن خانه هستی»، «زاینده و پروراننده مردان بزرگ»، «پدیدآورنده محبت»، «طیب و پرستار»، «نخستین مربی و آموزگار»، «گهواره جناب حکیمان و دانا مردان» و «نگهبان خانه و خانواده و تیمارداری و حامی» می‌نگرد. روح زنانه و مادرانه در این‌گونه اشعار موج می‌زند و قطعاً سراینده چنین اشعاری یک زن است و کسی نیست جز پروین اعتصامی!

هر چند پروین اعتصامی در زندگی کوتاهش مجال مادر شدن را به‌صورت بیولوژیکی نمی‌یابد، اما در مقام یک شاعر به خوبی به وظایف مادرانه و جایگاه آن در خانواده و جامعه واقف است و در اشعار متعدد آن را آموزش می‌دهد.

ملک الشعرای بهار در مقدمه خود بر دیوان پروین چنین بیان می‌کند:

«خانم پروین در مثنویات خود مهر مادری و لطافت روح خویش را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند. گاه مادری دلسوز و غمگسار است ولی بیش‌تر خود است که به صد هزار جلوه بیرون آمده و سزاوار است با صد هزار دیده آن را تماشا کنند.»

پروین اعتصامی، بر این باور است که نخستین ویژگی مادر، مهرورزی و عشق بی‌قید و شرط او به فرزند است. او در شعر «حدیث مهر» در قالب تمثیل اخلاقی گفت‌وگوی گنجشک و کبوتر، به زیبایی تمام، لذت مادر شدن را از زبان کبوتری برای گنجشکی بیان می‌کند به گونه‌ای که گوپی خود، بارها مادری را تجربه کرده است.

شیرین نشد چو زحمت مادر وظیفه ای / فرخنده تر ندیدم از این هیچ دفتری

توجه به احساسات و عواطف مادری در دیوان پروین جلوه خاصی دارد. پروین بر این باور است که نقش زنان و مادران در تربیت و اصلاح جامعه نقشی اساسی است که اگر نادیده گرفته شود، بخش عظیمی از جامعه به تباهی کشیده می‌شود. بنابراین، روشن است که پروین بر خلاف بسیاری از شاعران کلاسیک و معاصر ایرانی، برای زن به‌ویژه مادر در خانواده و جامعه جایگاه واقعی‌تر و ویژه‌تری قائل است. جایگاهی واقعی و درخور و شایسته انسانی!

به این ترتیب، جایگاه مادران، همواره در خانواده و در جامعه عزیز و آموزند است. به خصوص مادرانی که در مبارزه عزیزان خود را از دست می‌دهند هرگز کوتاه نمی‌آیند و به معنای واقعی تهدید و زندان و شکنجه و مرگ برایشان معنایی ندارند. تاریخ این نقش برجسته مادران را در همه جوامع بشری، اثبات کرده است.

جنبش دادخواهی، ریشه تاریخی نسبتاً طولانی دارد و در تعریف کلی به این معنی است که وقتی مردم مورد ظلم و تعددی حاکمیت قرار می‌گیرند، راه چاره را در مبارزه متحد و متشکل و پیگیر تشخیص می‌دهند و دادخواهی می‌کنند.

دادخواهی یک شهروند و یک شاکی در یک پرونده خصوصی با دادخواهی در یک پرونده جنایت، تفاوت بسیار دارد. جنبش دادخواهی، یک پرونده خصوصی علیه کسی و حاکمیتی نیست، بلکه یک جنبش اجتماعی است که مستقیماً ساختار حکومتی را منظر دارد؛ ساختاری که متهم به جنایت علیه بشریت است.

امروز جنبش دادخواهی، یک جنبش جهان‌شمول است که در قوانین و حقوق بین‌الملل نیز جایگاه حقوقی و سیاسی موثری دارد که با روشن شدن حقیقت و عدالت پیوند خورده است.

جنبش دادخواهی، از دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، به‌خصوص در کشورهای آمریکای لاتین، وسعا مطرح شده است. تجربه گران‌بهای مبارزه آن‌ها و به‌ویژه جنبش مادران دادخواه، در دهه‌های اخیر به دیگر کشورها از جمله ایران نیز کشیده شده است.

خاوران برای مادران داغدار، جنبه سمبلیک هم دارد. خاوران مکانی است که نبرد بین حقیقت و انکار در آن جاری است. اما مادران مبارزه خود را محدود به تجمع در گورستان نکرده‌اند، در خیابان هم تجمعاتی داشتند. وقتی شرایط آرژانتین و ترکیه را

با ایران مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که سیاست سرکوب و ممنوعیت در ایران چه قدر گسترده‌تر است. مثلاً تجمع خانواده‌ها در بهمن سال ۱۳۶۸، مقابل دفتر سازمان ملل برای دیدار با گالیندوپل، نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل با خشونت و ضرب و شتم شدید مامورین مواجه شد. آن‌ها ملاحظه ظاهر قضیه را هم نکردند که آنجا دفتر سازمان ملل بود و نماینده این سازمان در آنجا حضور داشت. حتی مادری را که روی ویلچر بود و نامه خانواده‌ها را با خود داشت، کتک زدند. مادران کشته‌شدگان در اعدام زندانیان سیاسی-عقیدتی ایران در تابستان ۱۳۶۷، که به مادران خاوران نیز شهرت دارند و مادران کشته‌شدگان در جریان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران، مشهور به مادران پارک لاله و دیگر مادران کشته‌شدگان در دوران ۴۴ ساله جمهوری اسلامی از جمله این مادران دادخواه در ایران هستند. هدف این مطلب بازخوانی این جنبش در سطح بین‌المللی و ایران است.



مادران دادخواه ایران و آرژانتین

آرژانتین

«زنی که فرزند به دنیا می‌آورد، زندگی خلق می‌کند و با بریدن بند ناف، آزادی نوزادش را پایه می‌گذارد. ما مادرانی هستیم که برای زندگی و آزادی مبارزه می‌کنیم.»

این سخنان یکی از مادران آرژانتینی از گروهی است که به نام مادران میدان مایو شهرت جهانی پیدا کرده‌اند. کودتای نظامی سال ۱۹۷۶، به رهبری خورخه رافائل ویلا، درگیری‌های داخلی در آرژانتین را تشدید کرد. برخی گزارش‌ها حاکی است که بین ۱۰ تا ۳۰ هزار نفر در جریان این درگیری‌ها ناپدید شدند.

پائولو بوتو، پژوهش‌گر در زمینه روابط ایران و آمریکای لاتین و استاد روابط بین‌الملل در آرژانتین، در مورد حرکت مادران میدان مایو در بوئنس آیرس به رادیو فردا، گفته است:

«مادران میدان مایو، در شرایطی این جنبش مدنی و مردمی را به راه انداختند که هیچ قدرتی نداشتند. دادگاه‌ها و قاضیان در آن سال‌ها، هیچ جواب درستی به آن‌ها نمی‌دادند که بتوانند اوضاع پرورنده فرزندانشان را در زندان‌ها یا اردوگاه‌ها دنبال کنند.» مادران میدان مایو با ادامه اعتراض‌های خود موفق شدند، توجه جامعه جهانی را به نقض حقوق انسانی در آرژانتین آن سال‌ها جلب کنند.

ابل پترینی، دبیر کمیسیون انجمن مادران میدان مایو در آرژانتین، در گفت و گو با رادیو فردا توضیح می‌دهد که چه طور به عنوان گروهی از مادران، کارشان را آغاز کردند.

وی می‌گوید، کارشان نتیجه تلاش سه مادر بوده که خودشان هم بعد از مدتی ناپدید شدند. به گفته خانم پترینی، این مادران کاری مفیدتر و بیشتر از زاری و التماس انجام دادند:

«ما روز ۳۰ ام آوریل ۱۹۷۷ برای اولین بار به میدان مایو، رفتیم. بعد از آن روز دیگر، همیشه به آنجا رفتیم، چون فهمیدیم این تنها راهی است که می‌توانیم به مردم اطلاع دهیم در کشورمان چه می‌گذرد. مردم ناپدید می‌شدند، طوری که هیچ‌کس نمی‌دانست چه بر سر آن‌ها آمده و کجا رفته‌اند. بسیاری از آن‌ها در آن سال‌ها کشته می‌شدند و کاری از دست کسی بر نمی‌آمد.»

خانم پترینی می‌گوید که در این پروسه متوجه شده‌اند، کمپ‌های کار اجباری طاقت‌فرسای وجود دارد. آن‌ها با حضور و پافشاری ۱۴ مادر بعد از ناپدید شدن مادران اول، شروع کردند. آن‌ها در پروسه پی‌گیری وضعیت فرزندان خود در داسراها و دادگاه‌ها با هم آشنا شده بودند: «وقتی سه مادر اصلی و پایه‌گذار این حرکت اعتراضی، ناپدید شدند برای ما هم کار سخت شد، چون بعضی‌ها از ما، خیلی ترسیده بودند. ولی از طرفی با ناپدید شدن فرزندانمان، به عنوان مادر، انگیزه ادامه کارمان را هم پیدا کرده بودیم.»

« در اکتبر سال ۱۹۷۷ انجمنی متشکل از چهارده زن به نام مادران میدان مه، که به تدریج زنان دیگری به جمع آنها پیوستند تشکیل شد. این مادران برای این که در زیارتگاهها و کلیساها به خوبی شناخته شوند- جایی که مادران آرژانتینی مرتباً رفت و آمد می کردند- تصمیم می گیرند به جای روسری با کهنه سفید بچه که نام فرزندان گم شده شان روی آنها گلدوزی شده است، سرشان را ببوشانند. در همان سال دوازده مادر که دختران یا عروسان شان هنگام ربوده شدن حامله بودند به امید نجات جان نوزادان انجمن مادران میدان مه را تشکیل دادند. اما در این مورد نیز ارتش به همان روشی که قبلاً عمل می کرد، عکس العمل نشان داد. بسیاری از مادران و خانواده هایشان ناپدید شدند. در ماه دسامبر افسری که خود را برادر یک مفقود جا زده بود و از این طریق اعتماد زنان را کسب کرده بود، ۱۱ تن از آنان را لو داد. اما مادران تسلیم نمی شوند: اتحادشان با یکدیگر اراده مادران را در یافتن پسران و دختران شان مستحکم تر می کند و به آنها برای مواجهه با خطرات شهادت می بخشد. به این ترتیب، این مادران هر پنجشنبه از ساعت ۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰ در میدان ماه مه جمع می شوند و گاه در سکوت و گاهی با فریادهای حاکی از درد و رنج با روسری های سفید رفت و آمد می کنند. وقتی پلیس از آنها مدرک شناسایی می خواهد همه با هم برای ارائه مدرک شناسایی هجوم می برند. وقتی به سوی آنها تظاهر به شلیک می کند همه زنان با هم فریاد می زنند: «آتش! آن گاه اسلحه ها پایین می آید.»

در سال ۱۹۷۸ برخی روزنامه نگاران خارجی که برای جام جهانی فوتبال به آرژانتین آمده بودند نبرد مادران آرژانتین را که پلیس آنان را دیوانه خطاب می کرد، پوشش خبری دادند و از آن به بعد مادران این صفت را با غرور با خود یدک می کشند. آنها را به خارج از کشور دعوت کردند تا آنجا که یکی از دوستان و مدافعان آنها به نام «آدلفو پرز اسکیول» جایزه صلح نوبل را در سال ۱۹۸۰ به خود اختصاص داد. در مقابل حکومت و ارتش نیز دست از ظلم و دشمنی بر نمی داشت. «منبع: زنان مخالف جنگ، نوشته مارلن توبینینگا، ترجمه مینو حسینی»

این مادران معترض با همین انگیزه و هدف، در میدان مایو، میدان مرکزی شهر بوئنس آیرس، هر هفته گرد هم آمدند؛ مقابل کاخ ریاست جمهوری و درست وسط منطقه سیاسی و اقتصادی پایتخت آرژانتین، در مقابل چشم صدها عابر شعار دادند و اشک ریختند: «با این هدف، ما بدون از دست دادن حتی یک روز ۳۳ سال است که به میدان مایو می رویم.» آنها می گویند، مادرانگی شان را گسترش داده اند و خودشان را مادر دست کم ۳۰ هزار نفری می دانند که ناپدید شدند: «چون هر چند این ۳۰ هزار نفر در جاهای مختلف بودند، ولی یک هدف داشتند. پس ما از طرف مادرانی که نمی توانستند بیرون بیایند یا نمی توانستند از بچه هایشان که ناپدید شده بودند، دفاع کنند، بیرون آمدیم و مادر همه شدیم.» این مادران می گویند «همه برای همه». همه، بچه های ما هستند و تمام مردم دنیا برادران ما. و برای آنها هم مبارزه می کنیم.» یکی از بچه های خانم پترینی هم در آن سالها در آرژانتین ناپدید شده بود. او را در حضور خودش بردند: «داستان من را می توانید درباره بقیه مادران تکرار کنید. حتی بچه هایشان را وقتی از دانشگاه ها جمع می کردند و می بردند، ندیدند. مادرانی هستند که یک یا دو یا حتی پنج فرزندشان ناپدید شده. همه اینها بچه های ما هستند و همه ما، دردی مشترک داریم.» هزاران دانشجو، روزنامه نگار و وکیل مدافع در هفت سال حکومت رعب و وحشتی که در آرژانتین به «جنگ کثیف» موسوم شده بود، ناپدید شدند؛ بدون آن که رد پایی از آنها به جا بماند. بسیاری از مفقودشدگان حتی فعال سیاسی هم نبودند، اما در فضای سیاسی همه دشمن پندار حاکم بر آن روزگار، کافی بود نامتان در دفترچه تلفن یک فعال سیاسی باشد تا مجوز ربوده شدن تان صادر شود.



سخنرانی ابه دی بونافینی، رئیس گروه آرژانتینی «مادران پلاتزا دی مایو» در جریان کنسرتی در این میدان در شهر بوئنوس آیرس در سال ۱۹۹۶

«فرزندان ما کجا هستند؟ ما حقیقت را می‌خواهیم.» این پرسشی بود که مادران مرتب از مسئولان می‌پرسیدند. اما مسئولان امر تظاهر به ندانستن می‌کردند؛ تا جایی که ژنرال هارگیندی، وزیر کشور، گفت که پسران از خانه‌هایشان گریخته و دختران روسپی شده‌اند. مادران در ملاء عام در واکنش به این حرف اعتراض کردند و هر پنج‌شنبه به راهپیمایی در دور مرکز میدان پرداختند.

این مادران، که ناخواسته و به سبب ناپدید شدن فرزندان‌شان به صحنه اجتماعی کشیده شده بودند، در آغاز کوچک‌ترین انگیزه سیاسی نداشتند. اغلب آن‌ها زنان خانه‌دار بودند و تعداد کمی از آن‌ها بیش از دوره متوسطه تحصیل کرده بودند. هبه دو بونافینی، به‌خاطر می‌آورد: «من خیلی چیزها را نمی‌دانستم، علاقه‌ای به آن موضوعات نداشتم. وضعیت اقتصادی و سیاسی مملکت برایم کاملاً موضوعات ناآشنایی بودند؛ نسبت به آن‌ها کاملاً بی‌تفاوت بودم.» هنگامی که این مادران رسماً در سال ۱۹۷۹ «انجمن مادران میدان مایو» را به ثبت رساندند، اعلام کردند که «از نفوذ سیاست و فرقه‌بندی پرهیز خواهند کرد.» مادران در پی منفعت سیاسی نبودند؛ آن‌ها به دنبال مطلع شدن از سرنوشت فرزندان‌شان بودند و می‌خواستند کسانی که مسئول ناپدید شدن فرزندان‌شان بودند را پاسخ گویند. یکی از مادران در توصیف اراده مادران برای تحقق این رسالت می‌گوید: «ما در سایه و ابهام و با ترس، ناتوانی، تهی بودن و رخوت آغاز کردیم؛ اما زیر هر روسری سفیدی مقاومت، ثابت قدمی، شجاعت و مطالبه حقیقت و زندگی نهفته بود.»

در بسیاری از تحلیل‌هایی که در باره نقش مادران پلازا دو مایو از سی سال پیش تاکنون نوشته شده است یک نقطه نظر مشترک وجود دارد و آن این است که قبل از شروع حرکت اعتراضی مادران در جامعه مرد سالار آرژانتین بیش‌ترین تأکید بر نقش سنتی زنان در خانه و خانواده گذاشته می‌شد به‌ویژه در دوران دیکتاتوری نظامی و در واقع مادران میدان دومایو پیش قراولان جنبش زنان این کشور بودند.

مادرانی که فرزندان‌شان بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۳ و در دوره حکومت رعب و وحشت نظامیان مفقود شده بودند. یک سال بعد از کودتای نظامی آرژانتین، برای اولین بار تعدادی از مادرانی که در جست‌وجوی فرزندان خود در باهم آشنا شده بودند تصمیم گرفتند که میدان اصلی شهر بوئنوس آیرس را برای گردهم آبی انتخاب کنند آن هم در شرایطی که حاکمان نظامی با سرکوب تمام فعالان سیاسی و بستن روزنامه‌های آزاد صدای هرگونه اعتراضی را خاموش کرده بودند. اما مادران آرژانتینی شجاعانه در میدان مایو گرد آمدند و صدای دادخواهی خود را به گوش مردم کشورشان رساندند. صدایی که در جهان انعکاس پیدا کرد.

دیکتاتورهای نظامی که اول سعی کرده بودند حرکت مادران را اقدامی از روی جنون زنانه جلوه دهند، بعد از توجه سازمان‌های مختلف سیاسی و حقوق بشری و شهرت روز افزون مادران در جهان نگران شدند و توسط گروه ترور خود سه تن از آن‌ها و دو زن دیگر از هواداران‌شان را ربوده و به قتل رساندند. اما این موضوع مادران را از میدان خارج نکرد و به مدت بیش از سی سال هم چنان هر هفته به دور میدان دو مایو می‌چرخیدند تا حافظه تاریخی کشورشان را زنده و وجدان مردمان‌شان را بیدار نگاهدارند.

پس از روی کار آمدن دولت غیرنظامی در سال ۱۹۸۳، مادران خواستار مجازات عاملان و آمران قتل، شکنجه و ناپدید شدن فرزندان خود شدند.

مادران پلازا دومایو با آن‌ها که هرگز فرزندان خود را نیافتند و اطمینان پیدا کردند که آن‌ها را نظامیان به قتل رسانده‌اند اما کماکان به مبارزه خود ادامه دادند و یکی از مهم‌ترین جنبش‌های زنان در کشورشان را بنیان گذاشتند. در آوریل ۱۹۷۷، زنانی که عکس‌های فرزندان‌شان را در سینه خود می‌فشرده، اولین حرکت دادخواهی خود را با راهپیمایی دور میدان مایو آغاز کردند. آن‌ها، میدان مایو را که مرکز سیاسی شهر بوئنوس آیرس و در مقابل مقر ریاست جمهوری قرار دارد، برای تجمع خود انتخاب کردند. در همین میدان بود که در مه سال ۱۸۱۰ مردم آرژانتین استقلال خود را از اسپانیا جشن گرفته بودند.

در نخستین راهپیمایی مادران مایو، تنها ۱۴ مادر شرکت داشتند. آن‌ها در سکوت حرکت می‌کردند و با تجمع منظم خود در روزهای پنج‌شنبه و سر ساعت مشخص، به این میدان می‌آمدند تا این که حضور منظم و پیگیر خود را بر حکومت و افکار عمومی تحمیل کردند. روزبه‌روز بر تعدادشان افزوده شد و صدای‌شان راستر گردید و گوش‌های شنوای زیادی هم پیدا کردند. توجه مطبوعات خارجی به مبارزه خود جلب کردند. اما در روزنامه‌های آرژانتین درباره آن‌ها، هم‌چنان سکوت اختیار کرده بودند.

پس گذشت هفت سال از حضور هفتگی و موجودیت جنبش مادران مایو، حکومت کودتاگران تمام شد. جنبشی که دیگر قابل چشم‌پوشی نبود. به همین دلیل، راثول آلفونسین، اولین رئیس جمهور منتخب آرژانتین بعد از کودتا، رسماً از مادران

مایو برای شرکت در مراسم ریاست جمهوری دعوت به عمل آورد. آن‌ها این دعوت را پذیرفتند اما از خواست‌های خود کوتاه نیامدند و هم‌چنان با شعار «ناپدیدشدگان به زندگی بازگردانده شوند»، خواستار روشن شدن حقیقت و محاکمه آمران و عاملان جنایت شدند.

نورا کورتینا، یکی از مادران شناخته‌شده میدان مایو در این باره گفته است که «... مشکلات مردم مشکلات ما نیز هست، بسیاری از فرزندان ما بی‌کارند، مشکلات معیشتی، سلامت و... داریم. مهم است که با ما در تماس باشند. مادران با روسری سفید خود حضور دارند، با نماد خود، که گویی بشارت آرامش است.»

دستگیری و ناپدیدشدن آسوسنا ویافلور دویسنی، زنی که از سال ۱۹۷۰ عهده‌دار رهبری نخستین گام‌ها بود، دستگیر و ناپدید شد اما مبارزه مادران با وجود این همه تهدید و وحشت حکومتی، هم‌چنان ادامه یافت.

از سال ۱۹۸۶، دولت قصد داشت با سیاست غرامت اقتصادی برای جنایات دیکتاتوری نظامی جنبش مردمی را عقب براند و دودستگی ایجاد کند. این سیاست بحث‌های جدی درون نهادهای مختلف جنبش مردمی ایجاد کرد. در چنین روندی، شاخه سازمان مادران میدان مایو (AMPM) اعلام کرد «پذیرفتن بذل و بخشش دولت عین فحشاست.» ولی شاخه مادران مایو - جبهه بنیان‌گذاران (MPM-LF) استدلال می‌کرد که غرامت اقتصادی از سوی دولت به معنای قبول نوعی مسئولیت مقابل جنایات ارتكابی است. تمام این ماجراها در میدان مایو از طریق پلاکاردها و سخنرانی‌ها و ترانه‌ها مطرح می‌شد.

مادران همیشه تاکید داشتند مسئولیت متوجه تمام کسانی است که از حکومت دیکتاتوری حمایت کردند، و نظامیان و جناح‌های سیاسی و به‌خصوص کلیسا را نیز مقصر می‌دانستند. برخی از آنان زمان خبر بخشش از سوی ریاست جمهوری مقابل کاتدرال متروپولیتینا جمع شدند و فریاد زدند: «نمی‌توانید بکشید، نمی‌توانید خشونت کنید، نمی‌توانید بدزدید! برخی نیز به واتیکان رفتند و روابط پیچیده کاردنال پیو لاگی را با حکومت نظامی مطرح کردند.



مادران دادخواه مایو

در مجموع اهمیت میدان مایو به دلیل بازپس‌گیری و تسخیر این فضای اعتراض معنادار برای تاریخ آرژانتین بود. بیش‌تر مادران از ظلم دیکتاتورها و تلاش برای ساکت کردن آن‌ها جان سالم به در بردند. برای آنان مهم نبود که به‌عنوان زنان دیوانه معرفی شوند و راز عمل سیاسی موثر آنان در همین بود.

بیش از همه آن‌چه آدمی را به وجد می‌آورد این است که مادران سنگ بنای رستاخیز خود را در جامعه مدنی ورشکسته بنا نهادند. آن‌ها می‌دانستند چگونه نقش تسهیل‌گر این رستاخیز را ایفا کنند. آن‌ها بانیان یک گروه با اهداف جمعی بودند که حضورشان را مقابل حکومت تروریستی عیان می‌کردند و هم‌چنین در پی شکلی از همبستگی بودند که جایگزین سیاست‌ورزی کهنه شود.

هم‌چنان بخش مهمی از فعالیت‌های این گروه سیاسی اطراف میدان مایو اتفاق می‌افتد و به این ترتیب مکانی برای تجمع همه‌ی کسانی است که در طول سال‌ها به دنبال «جایی برای ملاقات ناپدیدشدگان و یافتن خاطره‌ی سال‌ها ۶۰ و ۷۰ هستند.»

مادران مایو می‌گفتند که ناپدیدشدگان «هر زمان که کسی فریاد زند و مطالبه‌ای داشته باشد به سوی او باز می‌گردند؛ هم‌چنین جای دیگر گفته‌اند که «درد ما آن‌چنان بزرگ است که همه وجودمان را پر می‌کند و جایی برای ترس نمی‌گذارد؛ ترسی که همیشه به ارتکاب جنایت راه می‌دهد.» مادران با این سخنان خود، تاکید کردند که «ما پیکرهایشان را نمی‌خواهیم، قاتلان‌شان را می‌خواهیم.» اقدامی عملی برای نشان دادن و سازمان‌دهی مجازاتی که حکومت از آنان دریغ کرده بود: «اگر عدالتی نیست، رسوایی علنی (escrache) هست.»

آنان با بازتعریف جایگاه مادرانگی از طریق مواجهه با پیچیدگی‌های موجود در تصویر مادرانگی آن دوره و علاوه بر آن، با بازنویسی پیوندهای خویشاوندی، درگیر چالشی رادیکال نه تنها با مردسالاری، بلکه با حاکمیت‌های خشن و بی‌رحم شدند. در طول دیکتاتوری نظامی خوننا در آرژانتین (۱۹۸۳-۱۹۷۶) که جنگ کثیف نامیده می‌شد بیش از ۳۰/۰۰۰ فعال عمدتاً چپ و کمونیست توسط گروه‌های افراطی راست‌گرا و دولت نظامی حاکم ربوده شده و به قتل رسیدند و از اغلب قربانیان اثری به دست نیامد.

پی‌تردید تجربه سیاسی و اجتماعی مادران میدان مایو با هیچ تجربه دیگر قابل قیاس نیست و آن‌ها به‌عنوان نسلی از زنان مبارز و پرتوان و سرسخت در تاریخ آرژانتین و آمریکای لاتین ماندگار خواهند شد. (علاقه‌مندان برای مطالعه بیشتر می‌توانند به ترجمه‌های بهرام قدیمی در سایت انتشارات «اندیشه و پیکار» مراجعه کنند)

ماه‌ها بعد از سقوط دیکتاتوری نظامیان، رافول آلفونسین به‌عنوان رئیس جمهور آرژانتین انتخاب شد. او نمی‌توانست جنبش مادرانی را که مبارزه جسورانه‌شان در سطح ملی و بین‌المللی مطرح بود نادیده بگیرد، به همین دلیل، کمیسیونی را موظف ساخت تا قضیه گم‌شده‌گان را پی‌گیری کند. مادران کمیسیون را تحریم نمودند، زیرا در راس آن نویسنده‌ای قرار داشت که در سال ۱۹۷۶ از خورخه رافایل تعریف و تمجید نموده بود. مادران طی بیانیه‌ای اظهار داشتند: «ما کمسیون را به رسمیت نمی‌شناسیم زیرا منتخب مردم نیست، بلکه انتصاب دستگاه حکومتی است.»

سال‌ها می‌گذرد و مادران هنوز به راهپیمایی‌هایشان ادامه داده و دست از مبارزه بر نمی‌دارند. گرچه می‌دانند که دیگر جگرگوشه‌های شان را نخواهند یافت، اما برای انسانیت می‌رزمند و نمی‌خواهند در هیچ جای دنیا با هیچ انسانی چنین جنایاتی صورت بگیرد. اکنون «مادران میدان مایو» به یکی از برجسته‌ترین جنبش‌های سیاسی آمریکای لاتین مبدل شده و به جهانیان درس ایستادگی و مقاومت می‌دهد.

مادران شنبه استانبول

هیجده سال بعد از آغاز جنبش دادخواهی مادران مایو، این‌بار مادران ناپدیدشدگان ترکیه حرکت مشابهی را آغاز کردند. آن‌ها هر شنبه ساعت ۱۲ ظهر، در میدان گالاتاسرای استانبول بر روی سنگفرش خیابان با در دست داشتن عکس فرزندانشان می‌نشستند. آن‌ها شعار نمی‌دادند و در سکوت روی پلاکاردی نوشته بودند: «ما این‌جا هستیم برای انسان‌های مفقود شده/ ما فرزندان خود را می‌خواهیم.»



مادران شنبه، استانبول، ۱۲ اوت ۲۰۱۳

خواننده معروف کرد ترکیه «احمد کایا»، بسیاری از سروده‌هایش در وصف مادران شنبه بوده و به‌نوعی مروج و مبلغ سیاست‌های آن‌ها بوده است. از جمله یکی از ترانه‌سروده‌های احمد کایا، «مرا پیدا کن مادر» را در پشتیبانی از «مادران شنبه» است.

Bani Bul Anne - مرا پیدا کن مادر

مرا پیدا کن مادر
دیشب به رویایم آمدی
دل‌تنگ توام مادر

دست در دست هم بودیم
تو با چشمان اشک آلود
اشک‌هایت را پاک کردم مادر
جام‌ها بر زمین افتادند
دستانم خون آلود شدند
بیا کنار من مادر
در دو سوی من دو پلیس
دستانم در دستبند
مرا پیدا کن، مادر.
دیشب تو را در خواب دیدم
التنگ توام مادر
اشکی که از چشمانت فرو غلتید، من بودم مادر
به روی سینه‌ات افتادم مادر
بگو مادر آیا جگرت سوخت؟
جام‌ها بر زمین افتادند
دستانم خونین شدند
کنار من بیا مادر
(برگرفته از «کتاب صدای بلند جان‌های آزاده جهان - از احمد کایا تا باب دیلان» - نویسنده و مترجم: بهرام رحمانی - نشر کتاب ارزان - سال ۲۰۱۶)

اما فشار نیروهای امنیتی بر این مادران، طاقت‌فرسا بود به‌طوریکه گاهی مجبور بودند برای مدتی حرکت‌شان را متوقف کنند. یک دلیل دیگر هم این بود که در سال‌های اول دولت حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان، مواردی از شکایت‌های مربوط به ناپدیدشدگان مورد بررسی قرار گرفت و حتی خود اردوغان ریاکارانه با نمایندگانی از مادران شنبه دیدار کرد.

اما باز هم در سال ۲۰۰۹ مادران شنبه حرکت‌شان را از سر گرفتند. در یکی از شنبه‌های سال ۲۰۱۶ آن‌ها ۶۰۰ مین تجمع خود را برگزار کردند که هزاران نفر در آن شرکت داشتند. گاهی این تجمعات با یورش وحشیانه پلیس ترکیه قرار می‌گرفت.



مادران شنبه برای اولین بار در ۲۷ می ۱۹۹۵ و با دعوت مادر «امینه اوجاک» در خیابان استقلال و روبه‌روی مدرسه گالاتاسرای شروع شد

درباره تعداد این ناپدیدشدگان و قتل‌های سیاسی در ترکیه اختلاف نظر وجود دارد. بنا به گفته کانون حقوق بشر ترکیه تنها در در مناطق کردنشین ترکیه و در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، ۷۹۲ مورد «ناپدید شده قهری» گزارش شده است و «مرکز حافظه جمعی حقیقت و عدالت» ترکیه اعلام کرده که توانسته است فهرستی از ۱۳۵۳ فرد ناپدید شده تهیه کند.

البته اعتراض این مادران به سرنوشت نامعلوم فرزندانشان و درخواست عدالت‌خواهی آن‌ها تنها در ترکیه نبوده و در کشورهای دیگری نیز مادران بسیاری در پی شنیده شدن صدایشان از دادخواهی در مورد قتل‌های سیاسی فرزندانشان هستند. در ایران نیز از تابستان ۱۳۶۷ تا درگیری‌های آبان‌ماه ۱۳۹۸ هم مادران بسیاری در جست‌وجوی عدالت برای فرزندان از دست داده خود هستند.

«ناپدیدشدگان قهری»، یکی از اصلی‌ترین صحنه‌های مبارزه فعالین حقوق بشر در ترکیه پس از کودتای سال ۱۹۹۰ بوده است. در سال ۱۹۹۲، انجمن حقوق بشر (HRA) اولین کارزار خود برای روشن شدن سرنوشت کسانی که ناپدید شده بودند را با شعار «گمشدگان را پیدا کنیم» آغاز کرد. این کمپین در سال ۱۹۹۵ با تلاش «مادران شنبه» به یک جنبش سراسری در ترکیه تبدیل شد.

اولین بار در ۲۷ ماه می سال ۱۹۹۵ جمعی از مادران فعالان سیاسی، برای پرسش از سرنوشت فرزندان خود که بعد از دستگیری ناپدید شده بودند دور هم آمدند.

همه چیز با پیدا شدن جسد «حسن اوجا» شروع شد. در سال ۱۹۹۵ یک گروه ۱۲ نفری مسلح در محله «گازی» که یکی از محله‌های اصلی زندگی گروه‌های چپ و کمونیست و علوی استانبول است، به یک قهوه‌خانه حمله کرده و ۲۲ نفر را کشته و ده‌ها نفر نیز زخمی شدند. بعد از این حمله حسن اوجاک که از این حمله جان برده بود، دستگیر شده و سپس ناپدید می‌شود. مادر و سایر اعضای خانواده او ۵۵ روز به دنبال او گشتند و در نهایت، جنازه او را در گورستان افراد فاقد هویت و در حالی که آثار شکنجه بر روی بدن او مشهود بود پیدا کردند. کمپینی که مادر او با همکاری «انجمن حقوق بشر ترکیه» برای پیدا کردن او ترتیب داده بودند تبدیل به جنبشی سمبلیک برای فعالین حقوق بشر ترکیه شد.

این اعتراضات برای اولین بار در ۲۷ می ۱۹۹۵ و با دعوت مادر حسن «امینه اوجاک» در خیابان استقلال و روبه‌روی مدرسه گالاتاسرای شروع شد. این گردهمایی که در ابتدا تنها با حضور ۱۵ الی ۲۰ نفر و در اعتراض به کشتار قربانیانی که هیچکس مسئولیت مرگ آن‌ها را برعهده نمی‌گرفت آغاز شد، به سرعت گسترش یافت و این جنبش به یکی از صداهای اصلی جنبش حقوق بشر و ضد دیکتاتوری در ترکیه تبدیل شد.

در سال ۱۹۹۹ و در دویستمین هفته برگزاری این تجمع، پلیس استانبول با دستگیری بسیاری از مادران شنبه از برگزاری این تجمع ممانعت کرده و تا ده سال این تجمع به صورت علنی برگزار نشد. تا در دورانی که حزب عدالت و توسعه چشم به صلح با «حزب کارگران کردستان» (پ.ک.ک) داشت، فعالیت مادران شنبه راحت‌تر از همیشه و بدون نگرانی‌های امنیتی از دستگیری و فشار ادامه داشت.

اما پس از شکست حزب عدالت و توسعه در انتخابات سال ۲۰۱۵ و پس از آن شکست قطعی گفت‌وگوهای صلح دولت ترکیه با عبدالله اوجالان رهبر زندانی حزب کارگران کردستان، فشارها بر مادران شنبه از سر گرفته شد. در نهایت در ۲۵ آگوست سال ۲۰۱۸ و در هفتصدمین هفته برگزاری این تجمع، پلیس به بهانه تجمع بدون مجوز به مادران حمله کرده و از این تاریخ اجازه برگزاری این اعتراض‌ها در خیابان استقلال که سنت تاریخی این جنبش است را نداده است. دولت ترکیه طی بیانیه‌ای علت برچیدن تجمع مادران شنبه را طرفداری آن‌ها از حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) در فضای مجازی دانست.

سلیمان سویلو، وزیر کشور ترکیه در دفاع از حمله پلیس به این مادران شنبه چنین گفت: «ما دیگر اجازه برگزاری این تجمع را نخواهیم داد. دیگر اجازه نخواهیم داد تا میدان گالاتاسرای به جایی برای مشروعیت بخشیدن به گروه‌های تروریستی شود.» این گفته‌های وزیر کشور ترکیه و خشونت‌های پلیس علیه مادران با واکنش‌های بسیاری از سوی گروه‌های حقوق بشری چه در ترکیه و چه مجامع بین‌المللی مواجه شد.

با وجود ممنوعیت تجمع مادران شنبه در میدان گالاتاسرای در خیابان استقلال، این مادران تجمع خود را روبه‌روی «انجمن حقوق بشر ترکیه» ادامه می‌دهند.

هانیم (خانم) «توسان» یکی از مادران شنبه، گفته است: «دنیا صدای مبارزه ما را از میدان گالاتاسرای شنیده است. ما می‌خواهیم به آن‌جا بازگردیم. آن‌جا برای ما مکان مقدس است.» دختر وی ژیان توسان ادامه می‌دهد: «تا زمانی که ناپدیدشدگان پیدا نشوند و عاملان محاکمه نشوند، خواسته‌های ما یک‌سان خواهند بود. این مبارزه مادر من و سایر مادران شنبه از زمان کودکی ما است. هر هفته، مادر من روز شنبه به تظاهرات می‌رفت و اگر با او همراه نبودیم، جلوی تلویزیون می‌نشستیم تا ببینیم در آن هفته او و سایر مادران چقدر مورد ضرب و شتم پلیس قرار می‌گیرند.»

صبریه مالتو، یکی دیگر از مادران شنبه می‌گوید: «اگر آن‌ها مرده‌اند، ما استخوان‌هایشان را می‌خواهیم. تنها همین.»



اجتماعی از مادران خاوران، در گورستان خاوران

مادران خاوران

در ایران نیز مادران بسیاری در جست‌وجوی گم‌شده‌گان خود هستند. «مادران خاوران»، زنانی هستند که فرزندان و یا همسران‌شان از فعالان زندانی سازمان‌های مختلف چپ و کمونیست بوده و پس از اعدام آن‌ها در تابستان ۱۳۶۷ بسیاری از آن‌ها در گورستان قدیمی در کنار جاده خاوران در شرق تهران دفن شده‌اند.

دفن پیکر اعدام‌شدگان نیروهای چپ و احتمالاً بخشی از اعدام‌شدگان سازمان مجاهد خلق را نیز از تابستان ۶۰، به خاوران بردند و آن‌ها در این محل با همدیگر آشنا شدند. حتی برخی از این آشنایی مادران خاوران به سال‌های پیش از انقلاب و به زندان‌های دوره پهلوی برمی‌گشت.

دهه شصت دهه وحشت بی‌سابقه جمهوری اسلامی از یک و جنگ فرسایشی هشت ساله ایران و عراق از سوی دیگر، اخیلی از خانواده‌های ایرانی را داغدار کرده و قربانیان زیادی از خانواده‌های ایرانی گرفته بودند. اما پس از کشتار مخفیانه و ناگهانی هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، خانواده‌ها با اطلاعاتی که خود به‌دست آورده بودند، متوجه شدند که عزیزان‌شان در گورهای دسته‌جمعی خاوران دفن شده‌اند. از آن تاریخ بود که رفتن آن‌ها به این گورستان، دایمی شد. تجمع آن‌ها در این گورستان، با اقداماتی نظیر پخش گل روی زمین، راه‌پیمایی دور محوطه، خواندن سرود و سخنرانی، همراه بود.

مادران بعد از کشتار بهار و تابستان ۱۳۶۷، به مقامات مسئول ایران و هم به نهادهای بین‌المللی شکایت بردند. این نامه‌نویسی‌ها بیش از آن‌که امید بستن به دستگاه‌های حاکمیت باشد، بخشی از کمپین اعتراض‌شان بود و هم‌چنین مستند کردن خواسته‌های خود. آن‌ها، اسامی اعدام‌شدگان ۶۷ را جمع‌آوری کردند و در همان زمان از این فاجعه بزرگ انسانی و جنایت بزرگ حاکمیت پرده برداشتند.

این برنامه‌ها پس از تخریب این گورستان در بهمن ۱۳۸۷ و بستن درب آن تا حدودی غیرممکن گردید. مادران از آن تاریخ، کوتاه نیامدند و تنها شیوه تجمع و تاکتیک مبارزاتی خود را تغییر دادند.

برخی از این آشنایی‌ها به سال‌های پیش از انقلاب برمی‌گشت به زندان‌های دوره پهلوی. پس از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، که جمهوری اسلامی از دادن هر گونه اطلاعات در باره این اعدام‌ها خودداری کرد، خانواده‌ها با اطلاعاتی که خود به‌دست آوردند، دانستند که عزیزان‌شان در خاوران در گورهای جمعی خاک شده‌اند. از آن زمان بود که رفتن آن‌ها به این گورستان گسترده‌تر شد. تجمع‌شان با پهن کردن گل روی زمین، راه‌پیمایی دور محوطه، خواندن سرود و گاه سخنرانی، همراه است.

این برنامه‌ها پس از تخریب این گورستان در بهمن ۱۳۸۷ و بستن درب آن تا حدودی غیرممکن شد. اما مادران ساکت نماندند و به اقدامات دیگر دست زدند. بعد از کشتار ۶۷ به مقامات مسئول ایران و هم به نهادهای بین‌المللی شکایت بردند. این نامه‌نویسی‌ها بیش از آن‌که امید بستن به نهادهای حکومتی و یا بین‌المللی باشد، اعلام حضور است و نیز مستند کردن خواسته‌های خود. این مادران بودند که اسامی اعدام‌شدگان ۶۷ را جمع‌آوری کردند و در همان زمان از این کشتار بزرگ مخفیانه بهار و تابستان ۶۷ با فرمان چند خطی خمینی، پرده برداشتند.

زنده‌یاد مادر ریاحی، در مصاحبه‌ای که پس از درگذشتش منتشر شد، می‌گوید: «گفتند که شما باید این فرم را پر کنید. من گفتم من که سواد ندارم. هر چه بگوئید سر خاک نروم. می‌گیرم. می‌گیرم. گفت نه ما که نمی‌گیریم ولی چرا دسته‌جمعی؟ گفتم شما ما را دست‌جمعی آشنا کردید. در هشت سال ملاقات با هم آشنا شدیم.»

منصوره بهکیش می‌گوید: «تجمع در جلوی زندان‌ها و اقدامات اعتراضی‌شان مثل تحصن در کاخ دادگستری، تجمع جلوی نخست‌وزیری و نیز در گردهم‌آبی جلوی دفتر سازمان ملل و یا رفتن به دفتر آقای منتظری، در سال‌های ۶۷ و ۶۸ که با خشونت مامورین مواجه شد و به بازداشت‌ها هم انجامید، اغلب مادران و خواهران و زنان همسر جلودار بودند. بیش‌تر، آن‌ها بودند که دوره‌های خانواده‌ها را تشکیل می‌دادند و می‌دهند و با هم برنامه‌ریزی می‌کنند که چه کاری را انجام دهند.»

مادران پارک لاله

مادران پارک لاله، به گروهی از زنان گفته می‌شود که فرزندان‌شان در جریان اعتراض ۱۳۸۸ به دست نیروهای امنیتی کشته شدند. آن‌ها دادخواه فرزندان‌شان و هم‌چنین علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کردند و خواستار آزادی زندانیان سیاسی بودند. آن‌ها در پارک لاله تهران گرد هم می‌آمدند که با سرکوب مواجه می‌شد. در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۸۸ در جریان یکی از تجمع‌ها، با یورش ماموران ۳۰ تن از مادران بازداشت شدند.

مادران پاک لاله، در یک از بیانیه‌های خود از جمله نوشته‌اند:

«ما، مادران پارک لاله ایران، به‌عنوان صدایی از جنبش دادخواهی مردم ایران، هرگونه سرکوب، سانسور، جنایت، کشتار، تبعیض، بی‌عدالتی، نابرابری، خشونت و جنگ در ایران و جهان را به‌شدت محکوم می‌کنیم و خواهان ساختن دنیایی انسانی همراه با آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و صلح هستیم. ما به تمام انسان‌های عاشق که سال‌هاست برای دست‌یابی به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در ایران ایستاده‌اند و مبارزه می‌کنند و به خانواده‌های مقاوم و دادخواه درود می‌فرستیم و یاد تمام مبارزان و معترضان کشته شده در ۴۴ سال گذشته، به‌ویژه کشته‌شدگان خیزش آبان ۹۸ را گرامی می‌داریم و همدرد و هم‌رزم خانواده‌های دادخواه هستیم.»

نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم! «مادران پارک لاله ایران - ۲۶ آبان ۱۴۰۲»



جنبش مادران دادخواه - عکس از بنیاد ستار بهشتی

مادران آبان ۱۳۹۸

پس از سرکوب مرگ‌بار اعتراضات آبان ماه ۱۳۸۹ ایران، خانواده‌ها و مادران قربانیان، با به راه‌انداختن کارزار اینترنتی، با یکدیگر در فضای مجازی آشنا شدند و مادران آبان را به‌وجود آوردند. آن‌ها به‌طور علنی برای دادخواهی و علیه جمهوری اسلامی ایران، فعالیت می‌کنند. آن‌ها هم مانند دیگر مادران دادخواه، با سرکوب و بازداشت مواجه می‌شوند. از اقدامات آن‌ها می‌توان به تجمع اعتراضی در میدان آزادی تهران برای حمایت از اعتراضات تابستان ۱۴۰۰ ایران اشاره کرد که با ضرب و شتم توسط نیروهای امنیتی و بازداشت همراه شد.

چهار سال پیش در چنین ساعاتی، گرانی ۳۰۰ درصدی بنزین، رانه اصلی سلسله اعتراضاتی سراسری شد که پایه‌های آن در دهه‌های گذشته خاصه پس از دی‌ماه ۹۶، مستحکم شده بود. قرارگیری در تبعات چهاردهه استبداد سیاسی، فقر حداکثری و سرکوب بی‌امان، در کنار گرانی سوخت، منجر به خیزش یکی از عظیم‌ترین اعتراضات مردمی سراسری کارگران و فرودستان علیه حاکمیت شد.

در آبان ۹۸، بیش از ۱۵۰۰ معترض و حدود ۱۷ کودک با ضرب گلوله مستقیم ماموران امنیتی در خیابان‌ها جان باختند. حکومت از همان نخستین ساعات آغاز اعتراضات، با قطع سراسری اینترنت و کشتار گسترده معترضان از نيزار خوزستان تا محلات شهریار، زایشگر نوع دیگری از سرکوب پیوسته جهت تداوم قدرت خود شد.

در بامداد ۲۴ آبان ۱۳۹۸، «جواد نظری فتح‌آبادی» با شلیک گلوله ماموران، جان خود را از دست داد. او نخستین معترض جان‌باخته اعتراضات سراسری آبان خونین ۹۸ بود. وی متولد ۱۳۶۶، کارگر کابینت‌سازی و صاحب ۳ فرزند بود. او یکی از هزاران معترضی بود که نه «قربانی» که «معترضی مطالبه‌گر» بود. یکی از هزاران کسی که تغییر را با دست‌ان خود ممکن می‌دانست.

در خلال روزهای اعتراضی که از ۲۴ آبان‌ماه آغاز شد، زنان، مردان و کودکان بسیاری کشته شدند، نیکتا اسفندانی، آزاده ضرابی، آمنه شهبازی و ... از نخستین زنان و کودکان جان‌باخته در روزهای اول اعتراضات بودند. آمنه شهبازی، ۳۴ ساله و ساکن کرج بود و مدت‌ها در این شهر «مسافرکشی» می‌کرد. همسر وی پیک موتوری بود و هر دو در کنار هم، بار معیشت سه فرزند (دو پسر ۱۴ و ۱۲ ساله و یک دختر ۴ ساله) خود را به‌دوش می‌کشیدند. آمنه شهبازی روز ۲۶ آبان ۹۸، در حالی با اصابت گلوله کشته شد که در حال بستن پای یک معترض تیر خورده با شال سرش بود. «محمد شهبازی» برادر وی در مصاحبه با رادیو فردا گفته بود: «خواهرم رفته بود تا از داروخانه، دارو بگیرد. صاحب‌خانه به او زنگ زد و پرسید کجایی؟ یک آقایی جای او جواب می‌دهد و می‌گوید: «پای یک نفر تیر خورده، این خانم دارد با شالش پای او را می‌بندد. دفعه سوم که زنگ زدیم به ما گفتند که این خانم را با خودشان بردند. دیگر خبردار نشدیم تا دو روز بعد یعنی ۲۸ آبان. وقتی که دیدم گلوله به گردنش خورده است.»

جان‌باختگان آبان ۹۸ با باور به حق تغییر سرنوشت با دست‌ان خود به خیابان آمدند، آن‌ها با شهادت در مقابل تا دندان مسلح نیروهای سرکوبگر حکومتی ایستادند و بسیاری نیز جان باختند. شاید به‌همین دلیل است که دادخواهان آنان نیز، در زمره قدرتمندترین طبیف‌های جنبش دادخواهی ایران هستند.

مادران مبارز کردستان در صفوف کومه‌له

جمعی از جوانان چپ و کمونیست کردستان، در سال‌های ۱۳۴۸، سازمان انقلاب زحمت‌کشان کردستان ایران را تاسیس کردند که از سال ۱۳۶۲ و با تشکیل حزب کمونیست ایران به نام سازمان کردستان حزب کمونیست ایران-کومه‌له» نامید می‌شود. در همان دوران برخی از موسسین و فعالین آن، در زندان‌های مخوف حکومت پهلوی، برخی دیگری در روستاها و شهرهای کردستان، یا در مراکز کار شهرهای دیگر ایران و یا در دانشگاه‌های سراسر ایران، فعالیت داشتند.

کومه‌له، یک سازمان چپ سیاسی در کردستان ایران بود که در جریان انقلاب ۵۷ فعالیت‌هایش را علنی کرد از سال ۱۳۴۸ به صورت یک سازمان مخفی فعالیت می‌کرد. این سازمان در ابتدا، به‌صورت مخفی و نیمه‌مخفی در نهادهای دموکراتیک و بعدها به‌صورت علنی در صفوف کومه‌له فعالیت‌های خود پیش بردند. دفاع از حقوق زنان، جوانان، کارگران و زحمت‌کشان از جمله ویژگی‌های اعضای آن بود. پیروزی انقلاب ۵۷، به ویژه برای زنان، این امکان را فراهم کرد که در برخی از مقدماتی‌ترین اشکال سازماندهی اجتماعی آن روزها دوش‌به‌دوش مردان، فعالیت سیاسی داشته باشند. اما روند همراهی زنان با مردان خصوصاً برای پیشمرگه شدن به‌سادگی میسر نشد. مدت‌ها طول کشید تا پذیرش زنان از شعار به عمل تبدیل شوند. در این میان، بار اصلی مبارزه علیه سنت‌های اجتماعی بر دوش زنان بود.

کومه‌له در همان مقطع انقلاب ۵۷، اعلام موجودیت علنی کرد و با سازمان‌های شوراهای (بنکه‌ها) و جمعیت‌ها، زنان و مردان آزادی‌خواه و برابری‌طلب، چپ و کمونیست زیادی را به صفوف خود جذب کرد. طولی نکشید که کومه‌له به‌عنوان یک نیروی اجتماعی-سیاسی قدرتمند نه تنها در کردستان، بلکه سراسر مطرح شد. حضور قوی همین کومه‌له در کردستان بود که این منطقه را به یک سنگر و دژ محکم آزادی برای همه آزادی‌خواهان و مبارزان سراسر ایران با گرایش‌های مختلف سیاسی تبدیل کرد.

این که امروز سازمان‌های مختلفی از حزب کمونیست ایران و کومه‌له جدا شده‌اند و در چه موقعیتی قرار دارند و نقاط ضعف و قوت‌شان کدام است مورد بحث من در این جا نیست چرا که در این جا مادران رنج‌دیده اما مبارزه سراسر ایران و کردستان مدنظر است.

اما همین قدر اشاره کنم که تنها در دهه شصت، بیش از صد زن و دختر جوان و نوجوان در راه آرمان‌هایشان در صفوف کومه‌له جان باختند.

مادران پیشمرگان کومه‌له در سنج شامل مادران جان‌باختگان در صفوف پیشمرگان و در زندان‌ها و پیشمرگان فعال کومه‌له و مادران زندانیان سیاسی بودند. آن‌ها، که در اوایل دهه ۶۰ خورشیدی، شکل گرفتند با وجود این که نامی برای فعالیت‌های متشکل خود انتخاب نکرده بودند اما فعالانه و متحدانه مبارزه می‌کردند و به مادران پیشمرگان شناخته شده بودند. آن‌ها و فرزندان‌شان محصول مبارزات توده‌ای بعد از تحمیل حکومت جدید اسلامی به مردم، در کردستان بودند. به همین جهت

رادیالیسی را نمایندگی می‌کردند که سرچشمه‌اش همان مبارزان و از جمله پیشمرگان کومه‌له بودند. آن‌ها بر آن بستر و با وجود این که انواع و اقسام خطراتی آن‌ها را تهدید می‌کرد کارهای ارزنده‌ای مختلفی را انجام دادند. اما مادران همه این خطرات را با جسارت و شهامت فوق‌العاده و تحسن برانگیزی به جان می‌خریدند و باکی نداشتند. مادران با همدیگر در ارتباط بودند و هنوز هم هستند و فعالیت‌های عدیده‌ای را پیش می‌برند. اکنون برخی از آن‌ها در میان ما نیستند و ادامه راه‌شان را به ما سپرده‌اند. آن‌ها نیز که در قید حیاتند چه در دحل ایران و چه در خارج کشور، هم چنان به مبارزه آزادی‌خواه و برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه خود ادامه می‌دهند.

آن‌ها، به پیشمرگان سر می‌زدند و برای آن‌ها پول و لباس و سایر وسایل مورد نیازشان را می‌آوردند. از آن طرف نامه‌های پیشمرگان را به خانواده‌هایشان بر می‌گرداندند.

آن‌ها با هم به ادارات دولتی و دادگستری مراجعه می‌کردند تا اطلاعاتی از زندانیان سیاسی بگیرند. آن‌ها با همدیگر به مقابل زندان‌ها می‌رفتند تا با زندانیان سیاسی ملاقات کنند. آن‌ها در صورت نیاز فرزندان نوزادان پیشمرگان را با توافق والدین تحویل می‌گرفتند و با خود به شهرها را می‌آوردند و به بهترین وجهی از آن‌ها مراقبت می‌کردند.

نهایتاً، همواره آن‌ها با همدیگر دردودل و مشورت می‌کردند تا چه کار موثری را از جمله برای آزادی زندانیان سیاسی انجام دهند.

صبیعه خانم، مشهور به مادر کلاه قوچی‌ها، عملاً رهبرشان بود. وی فرزند یکی از فرزندان زبی ذبیحی و رفیق جان‌باخته توفیق الیاسی را بزرگ کرد و طوری بزرگش کرد که وی همیشه می‌گفت من دو مادر دارم، این قدر او را برابر و خوب با سایر فرزندان‌ش بزرگ کرده بود. این نمونه‌ای از تلاش‌های مادران دادخواه بود.

از جمله مادر مبارز «صبیعه سیایی» که در سن هشتاد و پنج سالگی در شهر سنندج در گذشت. مادر صبیعه یکی از مادران مبارز و سرشناس شهر سنندج بود که چهار فرزند مبارز و انقلابی‌اش در صفوف کومه‌له جان‌باخته‌اند. رفقا شکرالله کلاه‌قوچی، عزیز کلاه‌قوچی، شهلا کلاه‌قوچی و رحمت کلاه‌قوچی، چهار فرزند جان‌باخته مادر مبارز صبیعه سیایی هستند.

دایه صبیعه یکی از مادران مبارزی بود که به دلیل فعالیت‌هایش مدتی نیز از سوی جمهوری اسلامی زندانی شد. وی با روحیه‌ای قوی و انقلابی در طی حاکمیت جمهوری اسلامی نقش ارزنده‌ای در اتحاد مادران مبارز سنندج ایفا نمود و تا آخرین روزهای زندگی پر از افتخارش به فرزندان انقلابی خویش افتخار می‌کرد.

یکی دیگر از مادران نمونه، مادر رفقا ناظری‌ها بود. مادر مستوره فدوی، مادر رفیق جان‌باخته همایون ناظری که به «علی» مشهور بود. در سال ۵۳ ماموران ساواک در تهران به منزل‌شان ریختند و جزوه‌ای را، که متعلق به فریدون بود، در خانه‌شان پیدا کردند. او خود را به‌عنوان دارنده جزوه جا زد. او به هنگام دستگیری و بغل کردن مادرش به زبان کردی به او گفت که «برادرم نان‌آور خانه است. می‌گویم جزوه مال منست و آنرا در پارک پیدا کرده‌ام.» مستوره خانم، که در آن هنگام نسبت به فدائیان سمپاتی داشت، با روحیه‌ای قوی فرزندش را بدرقه کرد. دستگاه قضائی سرسپرده همایون را به ده سال زندان محکوم کرد. او در سال ۴۷، به همراه سایر زندانیان سیاسی، پس از تحمل ۴ سال زندان، توسط مردم انقلاب کرده آزاد شد. او به هنگام خروج از زندان فعال کومه‌له شد و بعداً از کادرهای حزب کمونیست ایران گردید.

مادر مستوره بعد از انقلاب به کومه‌له سمپاتی پیدا کرد. او به همراه سایر مادران در محله‌شان، قلعه چهارلان در سنندج، در تظاهرات‌ها شرکت می‌کردند. در جنگ ۲۴ روزه سنندج، در خانه برادرش جمال فدوی، به پذیرائی مشغول شد. مادر مستوره با خروج پیشمرگان از شهر و رفتن همایون به مهاباد به تهران برگشت. او به صورت پیک کومه‌له درآمد. او نامه‌ها و پیشمرگ‌های زخمی‌ها را برای معالجه به تهران می‌آورد. عملاً خانه‌اش محل رفت‌وآمد فعالان سیاسی به ویژه کومه‌له بود. یکی از کارهای جسورانه و برجسته‌اش این بود که سه تن از رفقای را که جا و مکانی را تو اون دوره نداشتند جای داده بود. در آن دوره طرح مالک و مستاجر در جریان بود و اجاره کردن خانه در تهران، کار ساده‌ای نبود و فعالین سیاسی به هیچ‌وجه نمی‌توانستند به‌نام خود خانه‌ای و اتاقی را اجاره کنند. اگر مستاجر را می‌گرفتند و می‌بردند رهایی‌اش سخت بود. دهه شصت دهه رعب و وحشت و بربریت جمهوری اسلامی با تمامی جناح و محافظش بود. کم نبودند فعالین سیاسی که بسیاری از شب‌هایشان را به ناچار توی پارک‌ها، ساختمان‌های نیمه‌تمام و مخروبه، آشغال‌دانی‌ها و اتوبوس‌ها بود. این مادر این سه فعال سیاسی کومه‌له را به کردستان آورد و به پیشمرگان رساند. یکی از آن‌ها رفیق فریده آرمان، شریک زندگی رفیق غلام کشاورز بود. رفیق غلام در سال ۱۹۸۹ در لارناک-قبرس ترور شد و جان باخت. وی برای دیدار مادرش از سوئد به آن‌ها سفر کرده بود. رفیق فریده نیز حدود دو سال پیش، بیماری مخوف سرطان جانش را گرفت.

مادر مستوره هنگامی که تشکیلات تهران کومه‌له ضربه خورد و تعدادی دستگیر شدند یکی از دستگیرشدگان تشکیلات تهران کومه‌له بود. وی حدود شانزده ماه و نیم در زندان بود. در زندان به دلیل این که دلسوز همه زندانیان سیاسی بود به مادر شهرت پیدا کرد. یکی از خاطرات دردناک دایمی و نیز افتخارآمیز این مادر این بود که وی شاهد اعدام خیلی از زندانی‌های

انقلابی زن بود. مادر مستوره، که مستمری شوهر فوت شده‌اش را داشت، «به‌همراه مادران پیشمرگ» پول جمع می‌کردند و به خانواده‌های فقیر پیشمرگان کمک می‌رساندند.

مادر مستوره به‌دلیل جان‌باختن پسرش همایون ناظری مانند همه مادران داغ‌دیده ضربه سختی خورد و در میان دنیای از غم اندود و درد از دنیا رفت.

اخیرا رفیق فریدون ناظری در یک تماس تلفنی، خاطره‌ای از مادرش را تعریف کرد که برای من بسیار جالب و آموزنده است. این مادر در حالی که جنگ ایران و عراق در جریان بود هنگامی که به‌سوی مقر کومه‌له می‌رفت در میان غرش توپ و خمپاره و بمباران دو طرف جنگ گیر می‌کند آن‌هم در حالی که وی قد و قامت کوچولو و ظریفی داشت یک گونی سنگین وسایل با خودش داشت که با قاطر برای پیشمرگه‌ها می‌آورد. اما به‌دلیل گیر کردن در میدان درگیری، کسی که با قاطرش این مادر و بارش را حمل می‌کرد وحشت می‌کند و با قاطرش فرار می‌کند. اما مادر گونی را می‌گیرد و با پای پیاده این بار سنگین را با خود می‌کشد و سرانجام خود را به مقر پیشمرگان کومه‌له می‌رساند. پیشمرگان، که او را مادر صدا می‌زدند، می‌پرسند چرا گونی را پرت نکردی؟ او جواب می‌دهد:

«چه‌طور وسایل بچه‌ها پرت می‌کنم.»

مادر «رابعه رشیدپور»، مادر جان‌باخته فرهمند(سعید) صادق وزیری، بر اثر بیماری کووید ۱۹ درگذشت. دایه رابعه مادر زنده‌یاد فرهمند صادق وزیری است. فرهمند مبارز راه آزادی و جنبش انقلابی کردستان در صفوف کومه‌له بود. وی بر اثر بازجویی و مقاومت‌های قهرمانانه‌اش در برابر شکنجه و صدمات وارده در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی ایران جان سپرد. دایه رابعه، به تعهدات سیاسی و انسانی خود عمل کرد و با پیکارگران همراهی کرد. در جنگ نابرابر و تحمیلی حکومت تازه به دوران رسیده جمهوری اسلامی به مردم کردستان، و مقاومت بی‌نظیر مردم آزادی‌خواه و پیشمرگان کومه‌له، وظایفی خطیری به‌عهده گرفت و علاوه بر کمک‌رسانی‌های ارزنده لجستیکی، به‌ویژه در جریان مقاومت سنج، مدت‌ها با رشادت و شجاعت بی‌نظیری امر ارتباطات و اطلاع‌رسانی را بین هسته‌های مخفی در شهر و پایگاه‌های بیرون شهر به انجام رسانید. وی هم‌چنین مکاتبات پیشمرگان را با خانواده‌هایشان رد و بدل می‌کرد. این مادر جسور تا آن‌جا پیش رفت که موفق شد با فداکاری و وفاداری به راه آزادی و برابری، اسناد، مدارک و آرشیو کومه‌له را از شهر خارج کرد و به‌دست رهبری آن رساند.

ملیحه حسن‌نژاد، مادر محمد حسینی، جوان جان‌باخته اهل سقز پس از دو مورد سکت و فرو رفتن هفت ماهه در کما در بیمارستان جان خود را از دست داد.

بر پایه گزارش رسیده به سازمان حقوق بشری هه‌نگاو، روز یک‌شنبه ۱۸ تیر ۱۴۰۲ (۹ جولای ۲۰۲۳)، ملیحه حسن‌نژاد، مادر محمد حسینی در حالی که پس از شنیدن خبر جان‌باختن پسر خود دچار سکت مغزی شده و نزدیک به هفت ماه بود که در بیمارستان رجایی شهر تهران در کما بسر می‌برد، جان باخت.

هه‌نگاو اندکی پس از کشته شدن محمد حسینی توسط نیروهای حکومتی، مطلع شده بود که یکی از کادرهای زن اطلاعات سپاه به‌طور ویژه در حین مراسم ختم و داخل منزل، ملیحه حسن‌نژاد را تحت نظر قرار داده و روابط وی را کنترل کرده است و اجازه نداده که با هیچ فردی گفت‌وگو داشته باشد.

به گفته نزدیکان خانواده حسینی، خانم ملیحه حسن‌نژاد در نتیجه همین فشارهای نهادهای امنیتی و ناچار کردن آن‌ها به سکوت و ممانعت از رسانه‌ای کردن خبر کشته شدن فرزندش، دچار سکت شد و به کما رفت که در نهایت منجر به مرگ وی شد.

محمد حسینی، روز چهارشنبه ۲۰ مهر ماه ۱۴۰۱، در جریان مقاومت مردمی در محله مسکن مهر کوه‌دشت شهرستان سقز در حالی که به تخریب خودروی شهروندان توسط نیروهای حکومتی اعتراض کرده بود، ماشین ضد شورش دو بار از روی بدن وی رد شد و در دم جان باخت.

با کمال تأسف صبح روز شنبه پنجم ماه مه ۲۰۱۸ رفیق و مادر صدها پیشمرگ کومه‌له-عذرا آدمی برای همیشه چشم از جهان فرو بست.

پیشمرگان کومه‌له، رفیق عذرا آدمی را به تبعیت از فرزندانش آجی می‌خواندند. او سال‌ها در صفوف کومه‌له در کنار انجام وظایف تشکیلاتی‌اش، یار و یاورى مهربان برای پیشمرگان بود. چهره مهربانش، صمیمیت‌اش، دلسوز بودنش و ده‌ها خصلت خوب دیگری که در وجود او جمع بود، او را به یکی از چهره‌های محبوب و قابل اتکا برای همه آن کسانی که او را می‌شناختند، تبدیل کرده بود.

دایه آسیه از مادران فداکار کومه‌له در سنندج بود. وی مادر رفیق فرزاد مرادیان پیشمرگ فداکار که در سال ۱۳۶۲ در نالان سردهشت در صوف کومه‌له جان باخته است و رفیق فرهاد مرادیان که در سال ۱۳۶۰ در زندان سنندج اعدام شدند. دایه آسیه به‌خاطر فعالیت سیاسی و دفاع از آزادی و برابری در جنبش انقلابی کردستان و کومه‌له به‌مدت ۶ ماه زندانی شده بود.

دادا رخشنده از خانواده‌ای مبارز از شهر مهاباد است. مادر پنج فرزند که به‌دلیل فرهنگ سیاسی خانوادگی و اجتماعی دوروبرش خیلی زود و در دوره حکومت پهلوی با مسایل سیاسی پیوند خورد و به همراه برادرش «سلیمان بلوری» به حمایت از مبارزات پیشمرگان اتحادیه میهنی بر علیه حکومت پرداخت و خانه‌اش همواره پناهی برای فعالین سیاسی آن دوره این نیرو بود. باجه رخشنده، جزو اولین زنان مبارزی بود که بعد از سقوط حکومت سلطنتی کار و فعالیتش را به کومه‌له گره زد و در سال‌های اول جنبش انقلابی در کردستان و هنگامی که نیروهای جمهوری اسلامی شهرها را به تصرف درآوردند، در شهر در ارتباط با تشکیلات به فعالیت مخفی پرداخت و خانه و زندگی‌اش را به مرکزی برای فعالیت کومه‌له در شهر و دادن خدمات به پیشمرگان که در روستاهای اطراف اسکان داشتند، تبدیل کرد.



باجه رخشنده، خیلی زود برادر عزیزش «سلمیان بلوری» را که جزو اولین پیشمرگان کومه‌له در شهر مهاباد بود، در درگیری با نیروهای حکومت از دست داد.

آشکار شدن فعالیت‌های او در شهر، او را مجبور کرد همسر و چهار فرزند خردسالش را در شهر ترک کند و خود نیز به صفوف تشکیلات علنی کومه‌له پیوست. فرزند اولش «ادریس عظیمی» هم که به صف پیشمرگان کومه‌له پیوسته بود در درگیری پیشمرگان با نیروهای حکومت جان‌ش را فدا کرد و زخم این مادر مبارزه را بعد از جان‌باختن رفیق سلیمان تازه کرد، اما این ضربات سنگین از عزم و اراده او نکاست و مصمم‌تر به مبارزه در راه آرمان‌های انسانی و انقلابی‌اش استوار ماند به طوری که همین امروز نیز خستگی‌ناپذیر و با افتخار به مبارزه رهایی‌بخش خود ادامه می‌دهد.

بعد از اعلام تاسیس تشکل «مادران انقلاب» بر سر مزار ژینا امینی، مظهر انقلاب «زن، زندگی، آزادی» در روز جمعه ۱۹ خرداد ۱۴۰۲ در شهر سقز، «انجمن خانواده‌های دادخواه آبان»، طی بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد. یکی از موسسین آن، تاکید کرده‌گرچه انجمن مستقل است، اما از آن‌جا که «ذات دادخواهی سیاسی» می‌باشد انجمن خود را متعلق به همه دادخواهان و آزادی‌خواهان می‌داند و با تمام نیرو با مردم حق‌طلب همکاری خواهد کرد. یکی دیگر از اعضای خانواده جان‌باختگان آبان گفته: «هم‌زمان که دادخواه آبان هستیم، دادخواه دیگر جنایت‌های اتفاق افتاده توسط جمهوری اسلامی هستیم.» در این شکی نیست که ستون اصلی این انجمن نیز، مثل موارد مشابه، مادران جان‌باختگان خواهند بود. مادران انقلاب سنندج، دهگلان و دیواندره روز جمعه با حضور در آرامستان آیچی، محل دفن پیکر ژینا امینی، به طرح پنهان کردن مزار او اعتراض کرده بودند. حکومت قصد دارد با بازطراحی آرامستان آیچی شهر سقز، مزار ژینا امینی را از انظار عموم دور و از تبدیل شدن آن به نماد اصلی قیام زن زندگی آزادی جلوگیری کند.



دیدار مژگان افتخاری، مادر جاویدنام ژینا(مهسا) امینی با دایه مینا، مادر زنده‌یاد شهریار محمدی، جانبخته راه آزادی در بوکان -جمعه ۱۹ خردادماه

جمعه ۱۹ خرداد ۱۴۰۲ - ۹ ژوئن ۲۰۲۳، خرداد جمعی از خانواده‌های دادخواه سنندج، دیواندره و دهگلان به دیدار خانواده‌های کشته‌شدگان اعتراضات ۱۴۰۱ در سقز و بوکان رفتند. بنا به گزارش‌ها بیش از ۳۰ نفر از اعضای خانواده‌های دادخواه که به سقز و بوکان رفته بودند بازداشت شدند.

بازداشت‌شدگان عبارت بودند از: دایه شریفه، مادر رامین حسین پناهی، حسن امینی، برادر محمد امینی همراه با مادر و خانواده، صدیق بهمنی، پدر شاهی بهمنی به همراه خانواده، مادر مومن زندکریمی با خانواده، کوسار، هانا و باران (۱۲ ساله) منبری، کیا و یونا مرادی ۱۶ و ۶ ساله، خواهران داریوش عزیززاده، احمد رحیمی، پدر یحیی رحیمی، خواهر شادمان احمدی با خانواده، عبدالرحمن نصری با خانواده، خواهران و برادران آرام حبیبی، خواهر ابراهیم لطف‌الهی، هاشم ساعدی، پدر سارینا ساعدی، دلنیا بهمنی، خواهر شاهی بهمنی، مائده نصری، خواهر متین نصری و دو راننده مینی‌بوس.

هم‌چنان تعدادی از پدران و برادرهای دادخواه به نام‌های حسن امینی، صدیق بهمنی، هاشم ساعدی، احمد رحیمی، آرمان حبیبی و عبدالرحمان نصری و دو راننده مینی‌بوس در بازداشت به سر می‌برند.

در ماه‌های گذشته گروه «مادران انقلاب» که عمدتاً مادران و خانواده‌های دادخواه شهرهای سنندج، دیواندره و دهگلان در میان آن‌ها حضور دارند، شکل گرفت.

گروه «مادران انقلاب» بنا دارند ضمن دادخواهی و همسبستگی بیشتر تر بین خانواده‌های دادخواه، در مناسبت‌های مختلف یاد و نام اعدام‌شدگان و کشته‌شدگان را زنده نگه دارند.

امجد حسین پناهی، برادر رامین حسین پناهی که سال ۱۳۹۷ به همراه زانیار و لقمان مرادی اعدام شد، به بی‌پی‌سی فارسی می‌گوید هدف از تشکیل گروه مادران انقلاب، تشکیل گروهی مستقل برای ایجاد پیوند میان خانواده‌های دادخواه و تقسیم درد و رنج‌هایشان با یکدیگر است.

گروه مادران انقلاب در تازه‌ترین اقدام خود روز گذشته ابتدا بر مزار مهسا امینی حاضر شدند و با خانواده او دیدار کردند. سپس با قرائت بیانیه‌ای «هر نوع تغییر در آرامستان آچی را محکوم کرده» و اعلام کردند: «ما قاطعانه در برابر کینه‌توزی مسئولین مبنی بر پنهان کردن و از دید خارج کردن مزار رمز انقلاب، ژینا امینی خواهیم ایستاد و از همه‌ی مردم خواستاریم در برابر این اقدام شرم‌آور سکوت نکنند.»

در روزهای گذشته درهای آرامستان آچی بر روی بازدیدکنندگان بسته شد و بر اساس تصاویر منتشر شده، بولدورزها و ماشین‌آلات راه‌سازی در حال حفر گورهای جدید در اطراف مزار مهسا امینی بودند.

این موضوع به نگرانی‌ها درباره از دسترس خارج کردن مزار مهسا امینی را افزایش داد، مخصوصاً که این اتفاق به فاصله کوتاهی بعد از تخریب مزار مهسا امینی و ممانعت از تعمیر دوباره سایه‌بان مزارش از جانب نیروهای امنیتی اتفاق افتاده است.

مزار مهسا(ژینا) امینی در آرامستان آچی شهر سقز، طی ماه‌های گذشته مورد بازدید بسیاری از خانواده‌های دادخواه و شهروندان از سراسر ایران قرار گرفت.

بسیاری برای گرامی‌داشت یاد مهسا امینی و به مناسبت‌های مختلف بر سر مزار او حاضر می‌شدند و به محلی جهت اعتراض بدل شده است.

خانواده‌های دادخواه سنندج، دیواندره و دهگلان پس از بازدید از مزار مهسا امینی، همراه با شرمین محمدی، همسر فریدون محمودی و مادر شهریار محمدی، از دیگر جان باختگان اعتراضات ۱۴۰۱، به مناسبت تولد دانیال پابندی، بر مزار او حاضر شدند.

دانیال پابندی، نوجوان ۱۷ ساله اهل سقز بود که در جریان اعتراضات ۲۵ آبان ۱۴۰۱ با تیراندازی نیروهای امنیتی به شکمش کشته شد.

گروه مادران انقلاب بعد از آرامستان آچی، همراه با مزگان افتخاری، مادر مهسا امینی به شهر بوکان رفته و از مزار کشته‌شدگان اعتراضات ۱۴۰۱ بوکان نیز بازدید کردند و یاد آن‌ها را گرامی داشتند.

روز شنبه ۲۷ آبان ماه، در پی ممانعت نهادهای امنیتی حاکمیت، مراسم جاودانگی جان‌باختگان راه آزادی در بوکان در منزل دایه مینا، مادر جاویدنام شهریار محمدی برگزار شد.

طبق گزارشات رسیده، ماموران امنیتی حکومت با مطلع شدن از فراخوان شرکت در مراسم جان‌باختگان، بازاریان را تهدید کردند که در صورت تعطیلی بازار و شرکت در مراسم با آن‌ها به شدت برخورد خواهد شد. در این مراسم مادران انقلابی بوکان بدون ترس و با اتحاد به هم پیوستند، از جمله «دایه مینا» مادر «شهریار محمدی»، مادر «هیمن آمان»، مادر «میلاد معروفی»، مادر «امجد عنایتی»، مادر «هیوا جان‌جان»، مادر «ابراهیم شریفی‌فر» و چهار خانواده جان‌باخته سال‌های گذشته حضور داشتند.

کردستان، سنگر آزادی همه آزادی‌خواهان و برابری‌طلبان سراسر ایران است در این میان، جایگاه مادران داغ‌دیده کردستان نیز برجسته‌تر از سایر نقاط ایران است! مادران عزیزی که به قول معروف از «گهواره تا گور مبارزه به جوی» معروفند!



مادران دادخواه سنندج محل کشته‌شدن فرزندان خود را گلباران کردند

با وجود فضای به‌شدت امنیتی و تلاش نیروهای حکومتی برای «منع خانواده‌های دادخواه معترضان کشته‌شده از برگزاری هرگونه مراسم سالگرد و یادبود»، خانواده‌های دادخواه شماری از معترضان کشته‌شده در سنندج یکشنبه ۱۶ مهر ۱۴۰۲ برابر با ۸ اکتبر ۲۰۲۳، محل کشته‌شدن این معترضان را گلباران کردند.

سایت هه‌نگاو با اشاره به نخستین سالگرد جان‌باختن پیمان منبری، یحیی رحیمی، محمد امینی و داریوش علیزاده، چهار تن از معترضان کشته‌شده در جریان اعتراضات ۱۶ مهر ۱۴۰۱ در سنندج، از فضای به‌شدت امنیتی و تداوم استقرار نیروهای حکومتی در این شهر برای جلوگیری از سالگرد این معترضان گزارش داد.

این سایت، هم‌چنین با انتشار تصاویر ویدیویی از گشت‌زنی هلیکوپترهای سپاه پاسداران بر فراز سنندج، تاکید کرد که «هم‌زمان با اولین سالگرد جان‌باختن چهار شهروند اهل سنندج، فضای این شهر امنیتی شده و هلیکوپترهای سپاه پاسداران بر فراز آسمان این شهر در حال گشت‌زنی هستند.»

در آرامستان بهشت محمدی سنندج نیز نیروهای امنیتی و حراست ضمن اقدام به محدودیت رفت‌وآمد و بازرسی از شهروندان، از حضور شماری از مردم بر مزار پیمان منبری در سالگرد این معترض کشته‌شده جلوگیری کردند.

با این حال، فضای امنیتی در بهشت محمدی سنندج و دیگر آرامستان‌های محل مزار معترضان کشته‌شده، شماری از مردم و اعضای خانواده‌ها و مادران دادخواه محمد امینی، داریوش علیزاده و پیمان منبری در محل کشته شدن آنان حضور یافتند و با ادای احترام به این معترضان کشته‌شده، محل کشته شدن آن‌ها را گلباران کردند.

پیمان منبری، جوان ۲۵ ساله اهل سنندج، در جریان اعتراضات ۱۶ مهر ۱۴۰۱ در این شهر «از پشت سر هدف گلوله جنگی ماموران امنیتی قرار گرفت» و کشته شد.

با فشار نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، پیکر این جوان معترض در نخستین ساعت‌های بامداد ۱۷ مهر با حضور تعدادی از اعضای خانواده منبری و در فضایی به‌شدت امنیتی، در بهشت محمدی سنندج به خاک سپرده شد.

دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی در یک سال گذشته بارها اعضای خانواده دادخواه منبری را احضار کرده و تحت فشار قرار داده‌اند و هم‌چنین آنان را از برگزاری مراسم یادبود، سالگرد یا هرگونه مراسمی با حضور مردم، منع کرده‌اند.

داریوش علیزاده، دیگر معترض کشته‌شده در ۱۶ مهر ۱۴۰۱، نیز در جریان اعتراضات مردم سنندج در خیابان سیروس این شهر با شلیک نیروهای حکومتی هدف اصابت گلوله جنگی از ناحیه ران قرار گرفت.

بنا به گزارش سایت‌های حقوق بشری، با وجود شدت خونریزی، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از انتقال داریوش علیزاده به بیمارستان خودداری کردند و با جمع شدن در کنار و اطراف او، این جوان معترض زخمی را آنقدر آزار و شکنجه کردند تا جان خود را از دست داد.

پیکر داریوش علیزاده پس از جان باختن به روستای قلعه‌کهنه در دیواندره انتقال یافت و در آرامستان این روستا به خاک سپرده شد.

یحیی رحیمی، دیگر معترض کشته‌شده در جریان اعتراضات ۱۶ مهر ۱۴۰۱ سنندج، همان معترضی است که انتشار فیلم صحنه شلیک نیروهای حکومتی به او در داخل خودرو شخصی‌اش در شبکه‌های اجتماعی، با واکنش‌های گسترده مردمی همراه شد.

یحیی رحیمی ۱۶ مهر در جریان اعتراضات مردمی شهر سنندج، در ترافیک خیابان ششم بهمن (پاسداران) این شهر و در حالی که در داخل خودرو شخصی‌اش نشسته بود، به دلیل «بوق زدن ممتد» هدف تیراندازی نیروهای حکومتی با اسلحه ساچمه‌زن قرار گرفت و کشته شد.

پیکر یحیی رحیمی نیز زیر فشار ماموران حکومتی و تحت تدابیر شدید امنیتی، یک روز بعد، در نخستین ساعت‌های بامداد ۱۷ مهر، در آرامستان بهشت محمدی سنندج به خاک سپرده شد.

«شبکه حقوق بشر کردستان» و «بنیاد عبدالرحمن برومند» یکشنبه، ۱۶ مهر، هم‌زمان با سالگرد کشته شدن یحیی رحیمی، با انتشار گزارش مشترکی، کشته شدن این معترض را نمونه‌ای از «اعدام‌های فراقضایی» در جمهوری اسلامی ایران توصیف کردند.

محمد امینی، معترض ۳۳ ساله سنندجی، نیز ۱۶ مهر ۱۴۰۱ در جریان اعتراضات مردمی در محله کارآموزی این شهر بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی کشته شد. پیکر این معترض نیز با فشار دستگاه‌های امنیتی بر خانواده او، شبانه در آرامستان روستای یونس‌آباد سنندج به خاک سپرده شد.

هم‌زمان با سالگرد چهار معترض کشته‌شده ۱۶ مهر در سنندج، خانواده ابوالفضل آدینه‌زاده، معترض کشته‌شده در ۱۶ مهر ۱۴۰۱ در مشهد نیز ویدیوهایی از این معترض نوجوان جان‌باخته منتشر کردند.

در یکی از این ویدیوها دیده می‌شود که ابوالفضل آدینه‌زاده پس از این که پدرش، او را با خودرو مقابل مدرسه پیاده می‌کند، به بهانه بستن بند کفش خود، دقایقی از رفتن به داخل مدرسه خودداری می‌کند و پس از دور شدن پدرش از مقابل مدرسه، به سوی محل تظاهرات مردم مشهد حرکت می‌کند.

به گفته خانواده آدینه‌زاده، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی در جریان اعتراضات ۱۶ مهر ۱۴۰۱ در مشهد، این نوجوان معترض را با شلیک ده‌ها گلوله ساچمه‌ای کشتند.

پیش‌تر، در یورش نیروهای حکومتی به روستای محل سکونت اقوام و محل آرامگاه ابوالفضل در آستانه سالروز تولد این نوجوان کشته‌شده، خانواده دادخواه آدینه‌زاده مدتی بازداشت شدند و پس از آن نیز از برگزاری مراسم سالگرد و یادبود برای او منع شدند.

آنان هفته گذشته پس از حضور بر مزار فرزندشان در آرامستان یکی از روستاهای اطراف فاروج، در ویدیوهایی گفتند که نیروهای حکومتی، از جمله «یک سرهنگ» فرماندهی انتظامی فاروج، اقدام به تخریب بخشی از مزار ابوالفضل آدینه‌زاده و از جمله گل‌هایی کرده‌اند که این خانواده دادخواه بر مزار فرزند خود نهاده بودند.

در جریان اعتراضات ۱۶ مهر ۱۴۰۱، هم‌چنین نگین صالحی و محسن موسوی در تهران، احمد شکراللهی در کردآباد، سپهر شریفی در کرچ، و سجاد جعفری در شیراز، کشته شدند.

با این حال، دستگاه‌های امنیتی حکومت جمهوری اسلامی با فشار و تهدید خانواده‌های دادخواه این معترضان، برگزاری هرگونه مراسم سالگرد و یادبود را برای آنان با حضور مردم، منع کرده است.

افزون بر این، ده‌ها تن از خانواده‌های دادخواه در شهریور و در سال‌گرد کشته شدن مهسا امینی و آغاز خیزش سراسری علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، بازداشت شده‌اند و بازداشت و پی‌گیری از وضعیت شماری از این دادخواهان، از جمله ماشاالله کرمی، پدر محمد مهدی کرمی، معترض اعدام‌شده، و نیز صفا عاقلی، دایمی مهسا امینی، همچنان ادامه دارد. مهسا یزدانی، مادر محمد جواد زاهدی، از کشته‌شدگان ۱۴۰۱، نیز که به تازگی و پس از چندین هفته آزاد شده بود، شنبه، ۱۵ مهر-اکتبر، به دلیل دادخواهی و به اتهام «تبلیغ علیه نظام، توهین به علی خامنه‌ای، توهین به ائمه و تشویق به اقدام علیه امنیت ملی» محاکمه شد. فاطمه حیدری، خواهر جواد حیدری، معترض کشته‌شده در قزوین، در این باره نوشت: «مهسا یزدانی در سال‌گرد کشته شدن فرزندش در زندان بود و شرایط روحی خوبی ندارد»، «وسایل او همچنان ضبط است و «از فعالیت مجازی منع شده» است.

اعتراضات مادران داغ‌دیده

این زنان با اعتراض و شرکت در تجمعات مختلف خواستار دادخواهی خون فرزندان‌شان و شناسایی و محاکمه آمران و عاملان این حوادث خون‌بار و نیز سرنگونی جمهوری اسلامی ایران هستند. آن‌ها به‌عنوانی مختلفی به اعتراضات خود علیه کلیت جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند.

گوهر عشقی مادر ستار بهشتی، کارگر وبلاگ‌نویسی که در آبان ۱۳۹۱ بر اثر شکنجه در بازداشتگاه کشته شد، از جمله مادران دادخواه است. وی پس از مرگ فرزندش کوشش بسیاری کرد تا قاتل یا قاتلان ستار را به محاکمه بکشاند. وی مرگ پسرش را به موضوعی رسانه‌ای تبدیل کرد و کمپین بدون تعطیلی علیه حاکمیت سیاسی ایران راه انداخت. کمپینی که هنوز هم ادامه دارد.



مادر عشقی، در بیانیه‌ای که به مناسبت اول ماه مه ۱۴۰۰، خطاب به کارگران و معلمان ایران، منتشر کرده بود از جمله نوشته بود: «نمی‌دانم با چه رویی، روز جهانی کارگر و روز معلم را به شما فرزندانم تبریک بگویم. هر چقدر خود را برای تبریک گفتن به شما نهیب زدم، قلب مجروح و جگر سوخته‌ام امسال راضی نشد که مانند سال‌های گذشته، این روزها را تبریک بگویم.» گوهر عشقی خطاب به کارگران و معلمان نوشت که بارها گفته که شرمسار نباشید، زیرا شرم‌ساری از آن افرادی است که سفره‌های آن‌ها را خالی کردند و آن‌گاه که اعتراض کردید، اساس سفره‌تان را نیز برچیدند و شما را روانه زندان‌ها کردند و دست در جیب مردم بینوا کردند.

مادر عشقی تاکید کرده بود که مردم باید با هم متحد و حامی یکدیگر باشند تا دردمندان و زندانیان بی پناه را یاری دهند و نوشت: باید در سایه اتحاد و همبستگی، اجازه ندهیم که بیش از این، رانت‌خواران و وابستگان به حکومت فاسد با کارگران، معلمان و قاطبه مردم، مانند بردگان زمان صدر اسلام رفتار کنند.

وی به جمله‌ای از فرزندش، ستار بهشتی، اشاره کرده که گفته بود: «ما زندگی نمی‌کنیم، ما بردگی می‌کنیم، ما بندگی می‌کنیم و مُردن به چنین زندگی ننگینی، شرافت دارد.»

پس از کشته شدن محمد طاهری در اعتراضات آبان ۱۳۹۸، پدر و مادر او از جمله کسانی بودند که بدون هراس، به دادخواهی خون فرزند خود اقدام کردند. زینب محمدی مادر وی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران در خرداد ۱۴۰۰، با انتشار ویدئویی اعلام کرد که رای او نه به جمهوری اسلامی است. او گفت: «نه می بخشیم نه فراموش می کنیم.»

ماه منیر (زینب) مولایی راد، مادر کیان پیرفلک، در واکنش به سخنان اخیر علی خامنه‌ای که مردم را «فاقد تحلیل» خوانده بود، در صفحه شخصی خود در اینستاگرام نوشت: «من قدرت تحلیل مسائل سیاسی را زمانی از دست دادم که قلب مهربون بچه‌ام را شکافتند. با قیچی کاردستی‌هاش، گیسم را بریدم تا یادم نره چه کسی آرزوهای قشنگش رو خاک کرد برای مقاصد شومش.»

کیان پیرفلک، کودک ۱۰ ساله شامگاه ۲۵ آبان سال گذشته بر اثر تیراندازی به خودرو والدینش در شهر ایذه، در جریان اعتراض‌های ضدحکومتی، جان باخت.

مادر محمدحسن ترکمان، جوان معترضی که سال گذشته در جریان خیزش سراسری کشته شد، در صفحه شخصی خود در اینستاگرام از «سکوت» نسبت به سرکوب‌ها و فشار بر خانواده جان‌باختگان انتقاد کرد. کاملیا سجادیان خطاب به مراجع نوشت: «حالا آقایون میزان فطریه به نفع چند؟ حالا میزان کفاره روزه‌خواری چند؟ به دلار حساب کردید به ریال؟ میزان سکوت‌تان در برابر خون فرزندانم چند؟»

بازداشت مادران دادخواه

یکی از دادخواهان اعدام‌های دهه شصت برای اجرای حکم پنج سال زندان به اوین منتقل شد. راحله راحمی‌پور، زندانی سیاسی سابق و از خانواده‌های دادخواه دهه شصت که حکومت جمهوری اسلامی عزیزان‌شان را اعدام کرده است، پس از احضار به دادرسی زندان اوین، شنبه ۲۷ آبان ماه ۱۴۰۲-۱۸-۱۱-۲۳، دستگیر شد و برای اجرای ۶ سال حکم زندان به اوین منتقل شد.



خانم راحمی‌پور که به قید وثیقه آزاد بود، اعلام کرده بود که «به دلیل فشارهایی که به وثیقه‌گذارش می‌آوردند با وجود آن که به دلیل شرایط جسمانی و دلایل پزشکی تحمل زندان را ندارد، به زندان باز می‌گردد.»

راحله راحمی‌پور دادخواه برادرش حسین، است که در سال ۱۳۶۲ اعدام شد. شمار بسیاری از زندانیان سیاسی در دهه شصت بدون داشتن محاکمه عادلانه و در حالی که در حال گذراندن احکام زندان خود بودند اعدام شدند. بسیاری از آن‌ها در گورهای دسته‌جمعی مخفیانه دفن شدند و به خانواده‌های آن‌ها اطلاع داده نشد که عزیزان‌شان کجا دفن شده‌اند.

وی هم‌چنین دادخواه برادرزاده‌اش است که در زندان به دنیا آمد. پس از آن که برادر و زن برادر خانم راحمی‌پور به دلیل عضویت در گروه پیکار دستگیر شدند، زن برادر او که برادر بود در زندان فرزندش را به دنیا آورد. اما مسئولان زندان بدون این که پیکر فرزند را به او نشان دهند گفتند که فرزندش مرده است.

مادر راحمی‌پور می‌خواهد بداند چه اتفاقی برای برادرزاده‌اش افتاده است. این مادر دردمند ایرانی که ۷۲ ساله است، به دلیل پیگیری‌هایش به ۶ سال زندان محکوم شده است.



مهسا یزدانی در کنار پسرش محمدجواد زاهدی، معترض کشته شده در جنبش مردمی «زن، زندگی، آزادی»

دادگاه تجدید نظر استان مازندران حکم ۱۳ سال زندان مهسا یزدانی، مادر محمدجواد زاهدی از کشته‌شدگان اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» را عیناً تایید کرد.

میثم موسوی، وکیل خانم یزدانی خبر داد که این حکم روز یک‌شنبه به او ابلاغ شد. اتهام‌های مهسا یزدانی «تبلیغ علیه نظام»، «تحریک مردم»، «توهین به رهبر» و «اهانت به مقدسات» عنوان شده و پنج سال از حکم ۱۳ سال زندان او قابل اجراست. محمدجواد زاهدی، فرزند خانم یزدانی، شهریور پارسال در ساری، بر اثر اصابت گلوله‌های ساچمه‌ای ماموران حکومتی، در ۲۰ سالگی کشته شد.

این مادر دادخواه پیش‌تر با انتشار تصویری از خود، کنار تصاویر فرزندش، در صفحه اینستاگرام خود، نوشت: «شکسته‌ام، داغ تو من را دیوانه کرد، لعنت به کل نظام.»

در جریان اعتراضات سراسری که پس از جان باختن مهسا امینی در شهریور به راه افتاد، بر اساس اعلام منابع حقوق بشری، بیش از پانصد نفر از معترضان به دست نیروهای امنیتی کشته شدند.

مقام‌های جمهوری اسلامی نه تنها عاملان این کشتار را مجازات نکرده‌اند، بلکه در بیش از یک سال گذشته فشارهای زیادی علیه خانواده‌های کشته‌شدگان وارد کرده‌اند و برخی از آنان بازداشت یا احضار شدند. هم‌چنین مزار برخی از کشته‌شدگان از جمله مزار مهسا امینی بارها هدف تعرض و تخریب افراد ناشناس قرار گرفته است.

پیش‌تر سازمان عفو بین‌الملل با اعلام این که کارزار آزار و اذیت خانواده‌های قربانیان اعتراضات سراسری ایران از سوی نیروهای حکومتی تشدید شده، از جمهوری اسلامی خواست که «به حق این خانواده‌ها در گرامی‌داشت یاد و خاطره عزیزان کشته‌شده خود احترام بگذارد.»

دایانا الطحاوی، مدیر بخش خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای گفته بود: «ظلم مقامات ایرانی حد و مرزی ندارد. مقامات در تلاش شوم خود برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، با جلوگیری از مطالبه عدالت، حقیقت و جبران یا حتی گذاشتن گل بر مزار قربانیان، درد و رنج خانواده‌های آنان را تشدید می‌کنند.»

مادر سهیل عربی، زندانی سیاسی محبوس در اوین احضاریه‌ای برای اجرای یک سال و نیم حبس دریافت کرده است. از فرنگیس مظلوم خواسته شده ظرف پنج روز خودش را به دادسرا معرفی کند. علت محکومیت «فعالیت تبلیغی علیه نظام» عنوان شده است.

واحد اجرای احکام دادسرای اوین، فرنگیس مظلوم، فعال مدنی و مادر زندانی سیاسی، سهیل عربی را برای سپری کردن ۱۸ ماه حبس تعزیری احضار کرده است.

خانم مظلوم، پیش‌تر در شعبه ۲۹ دادگاه انقلاب تهران محکوم شده و ابلاغیه‌ای که تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۴۰۰ را دارد، از او می‌خواهد ظرف ۵ روز در این شعبه حاضر شود.

فرنگیس مظلوم، بر اساس دو اتهام «اجتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم از طریق ارتباط‌گیری با «سازمان مجاهدین خلق» و «فعالیت تبلیغی علیه نظام» به ترتیب به یک سال و شش ماه حبس محکوم شده که طبق ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی، مجازات اشد یعنی یک سال زندان را باید بگذراند.

مادر سهیل عربی در ۳۱ تیر ۱۳۹۸ دستگیر شد و بعد از دو ماه و نیم حبس در بند ۲۰۹ اوین، با وثیقه‌ای ۲۵۰ میلیون تومانی موقتاً آزاد شد تا مراحل دادرسی انجام شود. او سپس در تیر ۹۹ غیاباً محاکمه و به شش سال حبس محکوم شد. شعبه ۲۹ دادگاه انقلاب تهران، سرانجام در مهر ۱۳۹۹ و بعد از تقاضای تجدیدنظر، برای او حکم ۱۸ ماه حبس را صادر کرد. فرنگیس مظلوم در طول زندانی بودن پسرش، بارها درباره فشارها و آزارهای وارده به سهیل عربی اطلاع‌رسانی کرده و دو سال قبل نیز در آستانه نوروز، سفره هفت‌سین خود را در اقدامی اعتراضی و نمادین، کنار دیوار زندان فشافویه (ندامتگاه بزرگ تهران) پهن کرد که محل نگهداری فرزندش بود.



سهیل عربی که آذر سال ۱۳۹۲ از سوی سپاه پاسداران بازداشت شده، ابتدا به اتهام «سب النبی و توهین به مقدسات» به اعدام محکوم شد اما این حکم در تیرماه ۱۳۹۴ در یکی از شعبه‌های دیوان عالی نقض شد. دادگاه تجدیدنظر، سپس با حذف اتهام «سب النبی»، او را به هفت سال و نیم حبس و دو سال ممنوع‌الخروجی بعد از آزادی محکوم ساخت. سهیل عربی اعلام کرده که در زندان از سوی بازجویان سپاه مورد شکنجه قرار گرفته است.

مادر داغدار، محبوبه رضایی، به صد ضربه شلاق محکوم شده است. این حکم به‌طور غیابی و چند ماه پیش برای صادر شده بود. فرزند خانم رضایی، پژمان قلی پور در جریان قیام آبان ۹۸ به دست نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی کشته شد.



این خبر توسط پیمان قلی پور، برادر پژمان، در حساب اینستاگرام او منتشر شد. او گفت ماموران امنیتی مترصد فرصتی برای دستگیری مادرش بودند: «واقعیت این است که تنها جرم مادر من دادخواهی است. بیشترین دلیلی که باعث می‌شود این‌ها از او بترسند این است که حقیقت را فریاد می‌زند. از او می‌ترسند چون پژمان را یک دقیقه زمین نمی‌گذارد.»

نظر یک پژوهش‌گر درباره شباهت جنبش مادران آرژانتین و ایران

پائولو بوتّا، پژوهش‌گر در زمینه روابط ایران و آمریکای لاتین در آرژانتین، هم در مورد حرکت مادران میدان مایو در بوئنوس آیرس و حرکت خودجوش مشابه در ایران، برای رادیو فردا توضیح می‌دهد: «مهم‌ترین شباهت در این است که هیچ کدام از

این مادران در دو سوی جهان به دولت و حاکمان خود هیچ اعتمادی ندارند؛ و این خیلی مهم است؛ اگر شهروندان يك کشور به دولت‌شان اعتماد نداشته باشند، چه تعریفی از فعالیت دولت‌مردان آن کشور می‌توان داد؟»
 دومین اشتراك را این پژوهش‌گر روابط بین‌الملل در این می‌داند که حتما چیزی برای پنهان کردن در این حکومت‌ها وجود دارد: «مسئولان کشور در آن زمان در آرژانتین باید پاسخ‌گوی این مادران می‌بودند. مادران ایرانی باید بتوانند حداقل جواب سئوالات‌شان را درباره شرایط و پرونده فرزندان‌شان، از مسئولان قضایی بگیرند. اگر کسی پاسخ‌گو نیست، این احتمال وجود دارد که نباید چیزهایی گفته شود و پنهان‌کاری در میان است.»
 پائولو بوتاکا که دو سالی است به شکل تخصصی روی روابط ایران و آمریکای لاتین کار می‌کند، سومین بخش اشتراك این دو حرکت مدنی در ایران و آرژانتین را در این می‌داند:
 «در دهه ۷۰ میلادی در آرژانتین و در حال حاضر در ایران، مادران وارد هیچ حرکت سیاسی نشده‌اند. آن‌ها در حرکتی مدنی، فقط دنبال جواب هستند. چه کسی باید جواب‌مادری را بدهد که فرزندان‌شان ناپدید یا کشته یا زندانی شده‌اند؟»



ویژه‌گی‌های جنبش دادخواهی

جنبش دادخواهی مادران و خانواده‌های دادخواه درگیر بحث و بحران رهبری حرکت نیز نیست. آن‌ها با آگاهی طبیعی خود، این جنبش را هدایت و رهبری می‌کنند. آگاهی که حاصل درخواست حق اولیه و طبیعی بشر، حق دادخواهی برای زندگی و حفظ حرمت و حیثیت انسانی است.

از سوی دیگر، تقریباً همه جریان‌های سیاسی و سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی، به‌دلیل ماهیت روشن دادخواهی مادران که ایستادگی در مقابل ابعاد جنایت حاکمیت علیه مردم ایران و عاملان و آمران است، با این جریان انسانی و مدنی و سیاسی همراهی می‌کنند.

در این جنبش، هیچ جایی برای مصالحه با حاکمیت، حتی از نوع اصلاح‌طلبانه آن هم وجود ندارد. در کشتار مردم، همه جناح‌های جمهوری اسلامی، شرکت داشتند و باید آن‌ها پاسخ‌گوی این رفتار و نتایج جنایت‌کارانه خود، در دادگاه‌های عادلانه مردمی باشند. چنین خواسته‌ای آن‌قدر صریح، شفاف و تاثیرگذار است که حاکمیت نه می‌تواند آن را سرکوب کند و نه نادیده بگیرد.

جنبش مادران دادخواه تا امروز، تاثیر زیادی بر عموم مردم ایران و هم‌چنین افکار عمومی سطح جهان گذاشته و نهادهای حقوق بشر را فارغ از تمایلات سیاسی با آن‌ها همراه کرده است به‌طوری‌که حکومت آن را دشمن شماره یک خود می‌داند. جنبش دادخواهی، در همه لایه‌های طبقات و اجتماعی جامعه حضور تاثیرگذاری دارد.

آن‌ها می‌گویند تنها در مسیر دادخواهی گام برمی‌دارند و در کنار مادران دادخواه نسل‌های پیشین ایستاده‌اند. می‌دانیم که در دهه ۶۰، علاوه بر دستگیری‌ها و اعدام‌های زیاد، تعدادی از دستگیرشدگان ناپدید شدند که تا به امروز کسی از آن‌ها خبر ندارد. در آن دهه رعب و وحشت، وقتی کسی دستگیری می‌شد، تا ماه‌ها و سال‌ها خانواده‌اش از وضعیت او بی‌اطلاع می‌ماند. چرا که نه خانواده‌ها جسارت و آگاهی امروزی را داشتند و نه شبکه‌های اجتماعی وجود داشت که خبرها به سرعت در آن‌ها انتشار یابد. حتی بسیاری از خانواده‌ها، وضعیت عزیزان دستگیرشده خود را پیگیری نمی‌کردند تا آسیب بیش‌تری به خود و خانواده‌شان نرسد. به این معنی، اگر عضوی از یک خانواده سیاسی بود و دستگیر می‌شد تمام خانواده زیر کنترل و تهدید نهادهای امنیتی می‌رفتند و اکنون نیز کمابیش این وضعیت در جریان است. به همین دلیل، انگار زندانی سیاسی همانند یک بیمار خطرناک و مسری جزای محسوب می‌شد که همه به ناچار از او دوری می‌کردند.

اما این مادران خاوران و جنبش دادخواهی بود که این فضای رعب و وحشت را شکست. پیگیری وضعیت زندانی، ملاقات، نگهداری بچه‌هایی که مادران‌شان زندانی بودند و غیره عمدتاً به دوش مادران و زنان همسر بود.

مادران با حضور خویش در عرصه‌های عمومی، حتی در سکوت، به جنایتی شهادت می‌دهند که حاکمان آن را انکار می‌کنند. مادران استانبول این حضور شاهد را با گرفتن عکس فرزندان غایب‌شان به نمایش گذاشتند. آن‌ها به صحنه خیابان آمدند تا مسئولین غایب کردن فرزندان‌شان را از صحنه زندگی به پاسخ‌گویی وادارند.

یا مادران میدان آرژانتینی که آشنایی‌شان با همدیگر از مراجعه به ادارات دولتی و مقرهای پلیس و زندان‌ها شروع شد، مادران خاوران هم با همدیگر در جلوی زندان‌ها و کمیته‌ها و خاوران آشنا شده بودند.

در این جنبش، کسب آگاهی از محل نگهداری و وضعیت زندانی، در آن فضای خشن مردانه و بوروکراسی ارباب برانگیز دستگاه‌های امنیتی، جسارت و شهامت بالایی را می‌طلبید که مادران از آن برخوردار بودند و هستند.

مادران آرژانتینی این رابطه پایدار را به طرز گویایی به نمایش گذاشتند. آن‌ها در راه‌پیمایی‌ها قنداق بچه ناپدید‌شان را به سر می‌کردند که به سمبل آن‌ها تبدیل شد و بعدها به یادبود روی سنگفرش میدان مایو حک گردید.

این حس پاره تن نسبت به فرزند به همراه احساس وظیفه انسانی، اجتماعی و سیاسی در قبال امنیت او، باعث می‌شود که مادر اعمال خشونت به فرزند را تجاوز به خود، به تن و جان خود و هویت مادری‌اش حس کند. آن شکنجه و ظلمی که به فرزند رفته، مادر آن‌ها در جان خود حس می‌کند و خود را در جایگاهی می‌بیند که با تمام قدرت به اعتراض و دادخواهی برخیزد و در پی احقاق حق خویش و آزادی خود و جامعه‌اش برآید. این‌جا حق خود با حق حیات فرزند گره می‌خورد و این حقانیت را به مادر می‌دهد که آن را در عرصه مبارزه سیاسی پیش ببرد.

از دیگر ویژگی‌های مهم حرکت مادران دادخواه، در این است که آن‌ها خود را در میان این همه درد و غم غرق نکرده‌اند و اهداف خود در رودرپی سیاسی و اجتماعی با دیکتاتوری پیش می‌برند. با فرارفتن از عرصه خصوصی، شکستن سنت‌ها، شکستن هیولای مردسالاری حاکمیت، وارد صحنه دادخواهی جدی شده‌اند.

مادران به جای زار و ضجه، چنگ زدن به سروصورت خود، در مراسم یادبودها در خانه و در گورستان، پنهان و نیمه‌پنهان و آشکار سرود می‌خوانند، شعر می‌سرایند و عهد و پیمان می‌بندند که یاد عزیزان‌شان را به فراموشی نسپارند.

از جمله در یکی از نامه‌شان خطاب به وزیر دادگستری در دی ماه ۱۳۶۷، نوشته‌اند: «ما سؤال می‌کنیم: کدام قانون اجازه داده که حکم اعدام دسته‌جمعی صادر کنند؟... ما علیه مسئولین این فاجعه دردناک اعلام جرم می‌کنیم و خواهان آن هستیم که اینان بازداشت و در یک محکمه علنی محاکمه گردند.»

در حالی که عموماً نگاه جمهوری اسلامی به زن و مادر، یک نگاه فرودستی است اما خود مادران و زنان با مبارزه پیگیر خود، آن‌چنان این فضای مردسالار حاکم بر جامعه شکستند که در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» نه تنها جامعه ایران و منطقه، بلکه جهان نیز مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبان زنان ایران را تحسین کردند و به دقت و جسارت و سازمان‌دهی و رهبری مبارزات آن‌ها، هرچه بیش‌تر پی بردند.

نکته مهمی که در اهداف دادخواهی این مادران وجود دارد خصوصیتی است که آن را میان همه جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی داخل ایران طی چهل سال گذشته متمایز کرده است. دادخواهی این مادران، در همه طوایف مختلف خود، متکی بر حفظ حرمت انسانی، آزادی، حق زندگی و حیات، مرگ و اعدام است.

طی سال‌های آغاز جنبش‌های اجتماعی و سیاسی تحول‌خواه در ایران که ختم به انقلاب مشروطه و سپس ناکام ماندن آن و انقلاب سال ۵۷ و شکست آن تا امروز شدند. هزاران فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و مردم عادی زندانی، شکنجه اعدام شدند و یا در خیابان‌ها، برای آزادی و حقوق اولیه بشری جان‌شان را از دست دادند. تعداد بی‌شماری نیز در تبعید عمر خود را صرف مبارزه با استبداد حاکم در ایران کردند.

براساس اسناد موجود، خانواده‌های زندانیان سیاسی با همراهی مادران خاوران در فرودین سال ۱۳۶۷ چهار ماه پیش از آغاز اعدام‌های گسترده، ۸۰ نفر از خانواده‌ها در نامه‌ای به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از وضعیت نامناسب و شرایط بد زندانیان سیاسی می‌نویسند.

در بخشی از این نامه آمده است: «در حال حاضر صدها زندانی ماه‌ها و سال‌هاست که محکومیت‌شان پایان یافته اما هم‌چنان زندانی‌اند؛ آن‌هم زندان همراه با شکنجه، آزار، فشار، بی‌غذایی، اهانت و ... فقط به این دلیل که زندانیان حاضر به مصاحبه نمی‌شوند یا بر اعتقادات‌شان پای بندند و مسئولین در پاسخ به اعتراض خانواده‌ها به این استدلال قرون وسطایی بسنده می‌کنند و...»

از اقدامات دیگری که مادران خاوران و خانواده‌های زندانیان سیاسی در آن زمان انجام دادند، نوشتن نامه سرگشاده به خاویر پرز دکوئیار، دبیرکل وقت سازمان ملل، است.

در بخشی از این نامه نیز آمده است: «آقای دبیرکل از نفوذ و اعتبار خود در مجامع بین‌المللی و شورای امنیت برای نجات جان هزاران زندانی سیاسی که به جرم داشتن عقیده در سیاه‌چال‌های قرون وسطایی ایران، از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق ایران اسیر دژخیمان زشت سیرت رژیم هستند، استفاده نمایید. از ۶ مرداد ۶۷ (۲۸ جولای ۸۸) هم‌زمان با اعدام‌های دسته جمعی در زندان‌ها، مقامات دادستانی رژیم جمهوری اسلامی ملاقات زندانیان و هرگونه تماس و ارتباط با خانواده‌های‌شان را قطع نموده است.»

این خانواده‌ها به همراه مادران خاوران در اعتراض به وضعیت و اعدام‌ها در ۵ دی ماه همان سال در مقابل کاخ دادگستری تجمع کردند و خواستار ارائه شکایت خود به وزیر وقت شدند. اما این نامه به دست وزیر نرسید و به خانواده‌ها مورد ضرب و شتم قرار گرفته و پراکنده شدند.

در بخشی از این نامه آمده است: «در ماه‌های اخیر اقدامات هولناکی در زندان‌های کشور ما به وقوع پیوسته است. اعدام هزاران تن از زندانیان سیاسی که اکثر قریب به اتفاق آنان قبلاً محاکمه شده و حکم دریافت کرده و دوران محکومیت خود را سپری می‌کرده‌اند و حتی دوران محکومیت‌شان سپری شده بوده، ما که مادر و پدر و بستگان این قربانیان هستیم، هر لحظه از خود می‌پرسیم چرا باید چنین بی‌رحمانه، این فرزندان برومندمان را به خاک و خون کشند؟ ادعاهایی که می‌خواهند اینان را به عملیات نظامی این یا آن گروه در مرزهای کشور منتسب کنند، با توجه به اوضاعی که در زندان‌ها حاکم بوده، به‌طور کلی باطل است. چرا که فرزندان ما در سخت‌ترین شرایط به‌سر می‌بردند. ملاقات‌های ۱۵ روز یک‌بار آن هم به مدت ده دقیقه از پشت شیشه و به‌وسیله تلفن و محرومیت اینان از داشتن هرگونه وسیله ارتباط با خارج زندان که ما آن را در هفت سال اخیر از نزدیک تجربه کرده‌ایم، حقانیت ادعاهای ما را به اثبات می‌رساند. ما سؤال می‌کنیم: اگر اقدامات مقامات قانونی بوده است، چرا اعدام‌ها از چشم همگان پنهان نگاه داشته شد؟»

مادران دادخواه از خاوران تا آبان، از اعتراض زنان در سال ۱۳۵۸ بر علیه فرمان خمینی در رابطه با حجاب اجباری تا جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» و سایر مبارزات و اعتصابات کارگران، همگی به ما آموختند که امر دادخواهی، گزاره‌ای شخصی نیست و برای ساخت جامعه‌ای برابر و به‌دور از تبعیض و ستم و ارتجاع، می‌بایست ضرورت دادخواهی را هم‌چون مطالبه‌ای عمومی به‌پیش برد.

در واقع حرکت زنان برای احقاق حقوق و برابری جنسیتی، تاریخی دراز دارد ولی این که در جنبشی گسترده زنان مادران پیشگام حرکتی نه در موضع محافظه‌کارانه و مصلحت‌گرایانه، بلکه در موضعی قدرتمند و عدالت‌خواهانه واقع شده باشند، شاید بی‌همتا باشد.

جمع‌بندی

اگر بخواهیم بحث را جمع‌بندی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که در تمام حرکت‌های دادخواهانه آمریکای لاتین و ترکیه و ایران، زنان، به‌ویژه مادران بنیان‌گذار و هدایت‌کننده اصلی جنبش دادخواهی بوده‌اند. این زنان، با وجود هزاران کیلومتر دور از هم و عدم ملاقات با همدیگر، اما کمابیش از مبارزه همدیگر آگاه بوده و تاثیر پذیرفته بودند.

آن‌ها در ادامه مبارزه خود، هرگز به سرگذشت فرزندان و همسران خود محدود نماندند و مبارزه خود را به یک مبارزه دادخواهی عمومی علیه حاکمیت ارتقا دادند و دذر این راه پا فشردند و جان‌فشانی و قهرمانی‌های زیادی از خود برجای گذاشتند. مادرانی که تاریخ‌ساز و ماندگار شدند.

در حکومت‌های دیکتاتوری سراسر دنیا، مادران نقشی مهم در افشای جنایت‌ها و آگاه کردن جامعه جهانی نسبت به شرایط موجود داشتند.

دیکتاتورها با کشتن یا زندانی کردن مردم، از جمله جبهه بزرگ و قدرتمندی از مادران و خانواده را در مقابل خود به‌وجود می‌آوردند که به دلیل شرایط خاصی که دارند با ترس و سرکوب و ارباب به عقب رانده نمی‌شوند.

تجربه مبارزه و مقاومت آن‌ها مادران میدان «مایو» آرژانتین بودند که در اعتراض به ناپدید شدن فرزندان‌شان در سال ۱۹۷۷ به پاخاستند و بیش از سه دهه بر سنگ‌فرش‌های میدان مایو با روسری‌های کوچک سفید و قاب عکس‌هایی از فرزندان‌شان تجمع کردند. هر چند سه نفر اصلی از تشکیل‌دهندگان این جمع هم ناپدید شدند اما این سرکوب‌ها مانع ادامه حرکت مادران نشد. بلکه در پیگیری‌هایی که برای فرزندان‌شان انجام می‌دادند متوجه وجود کمپ‌های کار اجباری شدند و آن‌ها را نیز افشا کردند. آن‌ها بدون هیچ قدرتی توانستند توجه جامعه جهانی را به این قتل‌ها و فجایع جلب کنند و نماد دادخواهی در مقابل دیکتاتورهای دنیا شدند.

در ایران نیز در دوره‌های مختلف از دهه شصت به‌ویژه از سال ۶۷ تا ۹۸ پس از هر کشتار یا اعدام، جمعی از مادران و یا خانواده‌های کشته‌شدگان شکل گرفت که هر چند با سرکوب شدید حکومت روبه‌رو شد اما نقش بسیار مهمی را در زنده نگه

داشتن جنایت و دادخواهی بر عهده داشته‌اند. مادران دادخواه آبان ماه ۱۳۹۸، برای دادخواهی خون فرزندان‌شان که در اعتراض به افزایش قیمت بنزین به خیابان آمده بودند، مشغول به فعالیت هستند.

سرانجام در آرژانتین اولین کمیسیون حقیقت جهان تشکیل شد و محاکمات عاملان و آمران جنایت را به‌دنبال داشت. در ترکیه، که کودتاها و دوره‌های حاد سرکوب و ناپدیدشدن قهری را در کارنامه خود دارد، برای اولین بار در سال‌های نخست به قدرت رسیدن اردوغان مواردی از ناپدیدشدگان مورد بررسی قضایی قرار گرفت اما بعد از این که اردوغان و حزبی جایگاه خود را در حاکمیت محکم کردند با سرکوب شدید جنبش اجتماعی از جمله جنبش مادران را نیز سرکوب کردند.

اما در ایران، هیچ اتفاقی در این راستا روی نداده؛ با این وجود بحث و خواست دادخواهی و مسئولیت‌پذیری در جامعه ما هم راه خود را باز کرده و در هر فرصتی خود را بروز می‌دهد.

لازم به تأکید است که حرکت مادران دادخواه در جهان و ایران خودانگیخته و از تجربه دردناک‌شان نشأت می‌گیرد. آن‌ها با اتکا به نیرو و ابتکارات خود دست به اقدام زدند. در آن سال‌های دهه شصت نه سازمان سیاسی مانده بود و نه به اصطلاح مدافعین حقوق بشر توانسته بود با خشونت عریان و نیز با زشت‌ترین شیوه‌های تهدید و تحریف و تهمت جامعه را نسبت به قربانیان خود بی‌تفاوت کند. مادران کارزار خود را خودجوش آغاز کردند و با حضور خودجوش و مستقل خود وارد عرصه شوند. آن‌ها تلاش کردند که دادخواهی خود را از همین امروز آغاز کنند و نباید آن را به آینده واگذار نمایند. این راهی است طولانی، که فراز و نشیب‌هایش را باید با شکیبایی، استقامت و دسته‌جمعی طی کرد که چنین توانایی را مادران و زنان خانواده با به امروز نشان داده‌اند.

بی‌گمان، تمامی دستاوردهای مبارزات ۴۵ سال گذشته، نظیر جلوه‌های شکوهمند مقاومت، تسخیر محلات، اتحاد مردمی در پیش‌برد اعتراضات و از سوپی دیگر، سرکوب و جان‌باختگان بی‌شمار آن، یکی از اصلی‌ترین محورهای چهار دهه و نیم مبارزات پیگیر مردمی با فواصل مختلف در ساختار حاکمیت است و نهایتاً به پیروزی مردم آزادی‌خواه و برابری طلب و عدالت‌جو برای ساختن جامعه نوین شایسته انسانی، تمام خواهد شد!

روشن است که مادران تأثیری به‌سزایی در سیاست داخلی داشته‌اند اما علاوه بر آن منبع الهام نهادهای زنانه فراوانی با دغدغه‌های شهروندی گوناگون در جهان بوده‌اند. بسیار از این فعالان زن خود را وارثان مادران میدان می‌دانند. بر همین اساس هسته‌های مادران ناپدیدشدگان خشونت‌های حکومتی در سایر کشورهای امریکای لاتین و آفریقا ظهور کردند. هم‌چنین مادران ایتالیایی که علیه مافیا می‌جنگند؛ مادران فلسطینی که علیه ارتش اسرائیل مبارزه می‌کنند؛ مادران زندانیان کرد که با تبعیض ملی مبارزه می‌کنند؛ مادران ایران در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی بجه‌کش، مبارزه می‌کنند و بسیاری دیگر از مادرها در جهان. این مادران از تجربیات تاریخی همدیگر برای پیش‌برد امر آگاهی و آموزش و تجربیات‌شان سود برند.

در جریان خیزش سراسری ایرانیان، میانگین سنی معترضان به‌شکل حیرت‌آوری پایین بود اما با وجود این که شمار قابل‌توجهی از معترضان زیر ۱۸ سال داشتند، جمهوری اسلامی نه‌تنها سرکوب خونین را متوقف نکرد که افزایش هم داد. پس از کشتار خونین معترضان که نهادهای حقوق بشری شمار آنان را تا ۵۰۰ تن اعلام کرده‌اند، آزار و اذیت خانواده‌ها آغاز شد اما خانواده‌های سوگوار و به‌خصوص مادران دادخواه در برابر حاکمیت استوار ایستادند و هم‌چنان با قدرت به مبارزه دادخواهی خود ادامه می‌دهند!

مطلب را با سروده زیبا و پرمحتوایی از گروه یوتو، از معروف‌ترین گروه‌های راک جهان که خطاب به مادران آرژانتینی سروده‌اند، به پایان می‌برم.

نیمه شب دختران و پسران‌مان را چو شاخه‌ای از برمان کنند،

صدای طپش قلب‌شان را می‌شنویم

صدای طپش قلب‌شان را می‌شنویم

صدای خنده‌شان را در باد،

و اشک‌شان را در باران می‌بینم.

صدای طپش قلب‌شان را می‌شنویم

صدای طپش قلب‌شان را می‌شنویم.